بسم الله الرحمن الرحیم

افســـانه اجمـــــــاع

نویسنده : ابوشعیب اسفندیار شجاعی

سخنی چند از نویسنده

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ، مَنْ يَهْدِهِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَمَّا بَعْدُ :

خوانندگان گرامی؛ یکي از مباحث مشهور علم اصول فقه مسأله (اجماع) است که اکثر اصولی ها قائل به آن هستند ولی با این وجود برخی ازعلما محقق و گروهی ازاصولی ها آن را رد نموده و منکرآن اند ؛ بنده می خواهم ان شاء الله تعالی و به توفیق الله تعالی و عونه در این رساله به بحث و بررسی و تحقیق دراین باره بپردازم که آیا اجماعی که عموم اصولی ها از آن نام برده و آن را اصل سومی از اصول فقه دانسته اند وجود خارجی دارد و یا اینکه

یک جریان خیالی و افسانه ای بیش نیست، بنده در این رساله ان شاء الله تعالی مفصلا دراین باره بحث خواهم نمود وقبل از اینکه به رد این اصل خیالی و افسانه ای بپردازم تعریف ، وشرائط و مهم ترین دلائل قائلین آن را بیان خواهم نمود و سپس به نقد و بررسی آن خواهم پرداخت و دلائل منکرین اجماع و نظریات بسیاری از علما را در باره این اجماع خیالی بیان خواهم نمود و درآخر خلاصه کتاب را در بحث (سخن پایانی) بیان خواهم نمود، امیدوارم که الله مهربان به بنده این توفیق راعنایت نماید تا اینکه بدون تعصب فکری این مسأله را بررسی نمایم واز شما خوانندگان محترم و گرامی خواهش نموده و عاجزانه در خواست می نمایم که اگر بعد از مطالعه این رساله آن را حق یافتید؛ آن را از توفیقات و فضل و کرم الهی بر بنده دانسته و برایم دعای خیر نمایید و اگر در این رساله به اشتباهی بر خوردید آن را کار من و شیطان دانسته وبرایم دعا رسیدن به حق نموده وبنده را رهنمائی نمایید، قبلا از همکاری شما متشکرم و جزاکم الله خیرا.

در این جا و قبل از شروع بحث؛ دوست دارم بعنوان استارتی برای شروع بحث، مطلبی را از کتاب (الاحکام فی اصول الاحکام ابن حزم ، الباب الثاني والعشرون في الإجماع وعن أي شيء يكون الإجماع وكيف ينقل الإجماع) نوشته امام ابن حزم رحمه الله نقل کنم ؛ایشان می فرمایند:

أخبرونا عن الإجماع جملة هل يخلو من أحد ثلاثةأوجه لا رابع لها بضرورة العقل أما أن يجمع الناس على ما لا نص فيه كما ادعيتم فقد أريناكم بطلان ذلك وأنه محال ذلك وأنه محال وجوده لصحة وجود النصوص في كل شيء من الدين أو يكون إجماع الناس على خلاف النص الوارد من غير نسخ أو تخصيص له وردا قبل موت رسول الله صلى الله عليه و سلم فهذا كفر مجرد كما قدمنا أو يكون إجماع الناس

على شيء منصوص فهذا قولنا هذه قسمة ضرورية لا محيد عنها أصلا وإذ هو كما ذكرنا فاتباع النص فرض سواء أجمع الناس عليه أو اختلفوا فيه لا يزيد النص مرتبة في وجوب الاتباع أن يجمع الناس عليه ولا يوهن وجوب اتباع اختلاف الناس فيه بل الحق حق وإن اختلف فيه وإن الباطل باطل وإن كثر القائلون به .

ترجمه: شما بطوری کلی ازاجماع برای ما بگویید که آیا از نظر عقلی(اجماع) ازسه حالتی که چهارمی برایش نیست خالی می باشد:

1- یا اینکه علما و مجتهدین بر جریانی اجماع می کنند که در باره آن نصی (آیه و حدیثی) نیست؛همانگونه که شما(قائلین به اجماع) ادعی نموده اید و ما (قبلا) بطلان این (نوع اجماع) را برایتان نشان داده (و به اثبات رسانده ایم که) وجود این (نوع اجماع) محال است زیرا در باره هر مسأله ای از (مسائل) دینی نصوص (یعنی آیات و احادیثی) وجود دارد.

2- ویا اینکه اجماع علما و مجتهدین بر خلاف نصی (ازقرآن و سنّت صحیح) بوده که نه منسوخ شده و نه هم قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاص شده است پس (چنین اجماع و ادعای) کفرخالص است همان گونه که ما قبلا (این جریان را نیز) بیان نموده ایم.(که محال است که چنین اجماعی از علما و مجتهدین صورت گیرد).

3- ویا اینکه اجماع علما و مجتهدین بر چیزی صورت گرفته که نصی (ازقرآن و سنّت در آن باره) آمده است، که نظریه و گفته ما نیز همین است (و ما این نوع اجماع را قبول داریم) و این نوع (اجماع) ضرری است ونباید از آن روگردانی نمود، زیرا این جریان همانگونه که ما (قبلا نیز) بیان نموده ایم ؛ که پیروی از نص

(قرآن وسنت) فرض است وفرقی ندارد که علما و مجتهدین بر آن اجماع نموده باشند و یا اینکه در باره آن (مسأله ثابت در نص) اختلاف نظر داشته باشند (زیرا) اجماع علما و مجتهدین به درجه ، رتبه (وقوت) نص چیزی را نمی افزاید همان گونه که اختلاف علما و مجتهدین در باره مسأله ای وجوب پیروی از (نصوص قرآن وسنت) را سست (و ضعیف) نمی گرداند بلکه حق؛ حق است و گرچه مردم در باره آن اختلاف نمایند و باطل؛ باطل است و گرچه قائلین به آن زیاد باشند.

ناگفته نماند از آنجائی که اجماعی که اصولی ها مدعی آن هستند وجود خارجی ندارد و یک جریان ذهنی وخیالی است ، بنده این رساله مختصر و کوچک خودم را با نام زیبای (افسانه اجماع) نام گذاری نموده ام .
بنده در این رساله اجماع را همانگونه که علمای اصول فقه در کتبشان بیان نموده اند تعریف نموده و ارکان آن را ذکرنموده ام و بعد از آن دلائل قائلین به اجماع را ذکر وبررسی و بعد دلائل کسانی که منکر اجماع اند را بیان و سپس اقوال و نظریات آن دسته از علما را با ذکر منبع ذکر نمودم که اجماعی که اهل اصول بدان معتقد اند را منکر هستند؛ که می شود از جمله : امام شافعی ، امام احمد بن حنبل ، امام ابن حزم، امام شوکانی، محمد ناصر الدین آلبانی، احمد شاکر، عبدالوهاب خلاف وغیره رحمهم الله ... را نام برد و بنده در این رساله اقوال این علمای بزرگوار را ذکر نموده ام و در اخیر و سخن پایانی لب لباب و خلاصه کلام و اصل سخن را بیان نموده و رساله ام را به پایان رسانده ام .

ابوشعیب اسفندیار شجاعی
تاریخ اتمام رساله (افسانه اجماع) شب جمعه در میان نماز مغرب تا عشاء ساعت شش و ده دقیقه . مورخه 1392/10/12

تعریف اجماع

اجماع در لغت : به دو معنی بکار برده می شود :

1- به معنای قصد و تصمیم گیری چنانچه در این گفته الله متعال آمده : {فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ} [یونس: 71] . یعنی تصمیم تان را بگیرید.

2- به معنای اتفاق نمودن می آید چناچه گویند: (أجمع القوم على كذا) یعنی : (فلان) قوم برفلان جریان اتفاق نظر نمودند .

اما اجماع دراصطلاح علمای اصول : یعنی اتفاق نمودن تمام مجتهدین امت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بعد ازوفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمانی از زمانه ها؛ در باره مسأله ای از مسائل دینی .

بنده برای بهتر واضح شدن تعریف اصطلاحی اجماعی که برخی از علمای اصول بدان قائل اند؛ اقوال برخی از علمای اصول را در تعریف اصطلاحی اجماع در ذیل ذکر می کنم .

1- امام غزالی رحمه الله در کتاب (المستسفی) اجماع را چنین تعریف می نماید:

الْإِجْمَاعِ فَإِنَّمَا نَعْنِي بِهِ اتِّفَاقَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خَاصَّةً عَلَى أَمْرٍ مِنْ الْأُمُورِ الدِّينِيَّةِ.

یعنی : هدف ما ازاجماع همان اتفاق نمودن امت محمدی صلي الله علیه وآله وسلم به تنهائی؛ بر امری از امور دینی است.

2- امام شوکانی رحمه الله درکتاب (إرشاد الفحول إلي تحقيق الحق من علم الأصول) در باره تعریفی اصطلاحی اجماع چنین نوشته اند:
هُوَ اتِّفَاقُ مُجْتَهِدِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ فِي عَصْرٍ مِنَ الْأَعْصَارِ على أمر من الأمور.

ترجمه : اجماع همان اتفاق مجتهدین امت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمانی از زمانه ها بر امری از امور(دینی) می باشد.

3- محمد بن صالح بن محمد العثيمين رحمه الله در کتاب (الأصول من علم الأصول) در باره تعریف اصطلاحی اجماع چنین نوشته اند:

واصطلاحاً: اتفاق مجتهدي هذه الأمة بعد النبي صلّى الله عليه وسلّم على حكم شرعي.

واجماع در اصطلاح به همان اتفاق مجتهدین این امت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حکم (از احکام) شرعی می گویند.

سپس محمد بن صالح بن محمد العثیمین رحمه الله در باره قیودات و کلماتی که در این تعریف اجماع آمده است را چنین توضیح داده اند:

فخرج بقولنا: "اتفاق"؛ وجود خلاف ولو من واحد، فلا ينعقد معه الإجماع.
وخرج بقولنا: "مجتهدي"؛ العوام والمقلدون، فلا يعتبر وفاقهم ولا خلافهم.
وخرج بقولنا: "هذه الأمة"؛ إجماع غيرها فلا يعتبر.
وخرج بقولنا: "بعد النبي صلّى الله عليه وسلّم"؛ اتفاقهم في عهد النبي صلّى الله عليه وسلّم فلا يعتبر إجماعاً من حيث كونه دليلاً، لأن الدليل حصل بسنة النبي صلّى الله عليه وسلّم من قول أو فعل أو تقرير، ولذلك إذا قال الصحابي: كنا نفعل، أو كانوا يفعلون كذا على عهد النبي صلّى الله عليه وسلّم؛ كان مرفوعاً حكماً، لا نقلاً للإجماع.
وخرج بقولنا: "على حكم شرعي"؛ اتفاقهم على حكم عقلي، أو عادي فلا مدخل له هنا، إذ البحث في الإجماع كدليل من أدلة الشرع.

ترجمه : با کلمه (اتفاق) که ما در این تعریف (اجماع) بکار برده ایم وجود اختلاف بیرون شد زیرا حتی اگر یک مجتهد (نیزبا سایر مجتهدین) اختلاف نظرداشته باشد اجماع صورت نمی گیرد.

با کلمه (مجتهدی) که ما در این تعریف بکار برده ایم؛ عوام و مقلدین (از جمع اجماع کنندگان) بیرون شده اند، زیرا توافق و اختلاف آنها (در اجماع بر مسائل) اعتباری ندارد.

با کلمه (هذه الأمة) که ما در این تعریف بکار برده ایم، اجماع غیر از این امت (یعنی اجماع سایرامت ها) از تعریف بیرون شد لذا (اجماع آنها) اعتباری ندارد.

با کلمه (بعد النبي صلّی الله علیه و سلّم) که ما در این تعریف بکار برده ایم، اتفاق نمودن مجتهدین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ اجماعی بعنوان دلیل محسوب نمی شود زیرا سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که همان گفتار یا کردار و یا تأییدات سکوتی باشد دلیل حاصل می گردد ، بنا بر این اگر صحابه ای بگوید: ما این کار را (در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) انجام می دادیم و یا اینکه (صحابه رضی الله عنهم) این کار را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انجام می دادند ؛ این (گفته صحابی، همان حدیث) مرفوع حکمی است و نقل اجماع نیست.

با کلمه (علی حکم شرعي) که ما در این تعریف بکار برده ایم، اتفاق مجتهدین بر حکم عقلی، ویا عادی بیرون شد و در اینجا هیچ دخل و اعتباری ندارد زیرا در جریان اجماع بحث از دلیل (بودن اجماع بعنوان دلیلی) از دلائل شرعی است (نه دیگر مسائل).

دلائل قائلین به اجماع

وقتی انسان بحث اجماعی را که در کتب اصول فقه نوشته شده ؛ بررسی می نماید در آنجا می بیند که قائلین به اجماع دلائلی را برای اثبات اجماع بیان می کنند ، وگرچه آنها فی الواقع دلیلی بر مسأله مورد بحث نیستند ولی چون آنها را برخی از قائلین به اجماع ذکر نموده اند، بنده در اینجا مناسب می دانم که مهم ترین آن دلائل را بیان کنم و بعد از هر دلیل آن را بررسی نمایم تا خوانندگان گرامی از دلائلي که قائلین به اجماع بیان می نمایند و حقیقت آنها آگاه شوند .

1- یکی از دلائلی که قائلین اجماع برای اثبات آن ذکر می کنند این آیه قرآن است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ .....) (سوره بقره آیه : 143)
برخی ازعلماء اصول می گویند در این آیه آمده { لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاس} یعنی گواهان بر مردم و گواهی شامل (گواهی) براعمال انسانها و(گواهی) بر احکام اعمال انسانها را شامل می گردد و گواه سخنش مورد قبول است و پذیرفته می شود.
لذا مجتهدین گواه بر احکام اعمال انسانها اند و اجماع آنها قبول و پذیرفته می شود

آری این بود برداشت قائلین به اجماع از این آیه ولی آنچه این آیه برآن دلالت می کند و تفسیر آن در احادیث و کتب تفسیر آمده خلاف آن چیزی است که اصولی ها از این آیه برداشت نموده اند واین آیه در حقیقت هیچ ربطی به اجماع اصولی ها و مسأله مورد بحث ما ندارد برای بهتر واضح شدن این جریان ما اول آیه را با ترجمه ذکر نموده و سپس تفسیر آن را درروشنی احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و آراء مفسرین بیان خواهم نمود تا حقیقت امر بر همگان واضح گردد.

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ) (سوره بقره آیه : 143)

ترجمه آیه : و همچنین ما شما را امت عادل (و میانه) قرار داده ایم تا گواهان بر مردم باشید و رسول الله گواهی بر شما باشد و ما قبله ای که تو بر آن بودی را قرار ندادیم مگر اینکه بدانیم که چه کسی از توی رسول پیروی می کند وچه کسی بر پشت دوپایش بر می گردد و این (چرخش و تحویل قبله) یک جریان بزرگ است مگر بر کسانی که الله آن را هدایت داده است و نبوده که الله ایمانتان را ضایع نماید همانا الله نسبت به مردم بسیار نرم و بی نهایت مهربان است .

امام بخاري رحمه الله در صحيح بخاري كتاب تفسير القرآن باب {وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا} [البقرة: 143]
در تفسیر این آیه حدیث زیر را ذکر و روایت نموده است: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: " يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ القِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ: {وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا} [البقرة: 143] فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: {وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا} [البقرة: 143] " وَالوَسَطُ: العَدْلُ

ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: روز قیامت نوح (علیه السلام) خواسته و صدا زده می شود و ایشان می گویند: به خدمت آمده و این را برای خود نیک بختی می دانم ای پروردگارمن. (الله) می گوید: آیا (پیامهای الله را به ملت خویش) رسانده ای؟ (نوح علیه السلام) می گوید: بله . به امت نوح گفته می شود آیا (نوح؛ پیام های الهی) را به شما رسانده است؟ (آنها) می گویند: هیچ بیم دهنده ای بنزد ما نیامده است، (الله، خطاب به نوح) می گوید: آیا کسی به نفع تو گواهی می دهد؟ (نوح علیه السلام) می گوید: محمد و امتش (برایم گواهی می دهند) (آن وقت) شما گواهی می دهید که نوح پیام های الهی را به آنان رسانده است و رسول الله (یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم) بر شما گواهی می دهد، این است همان (تفسیر) این گفته الله عزوجل {وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا} [البقرة: 143]
وَالوَسَطُ: يعني عدل (و امت وسط یعنی امت عادل و بدون افراط و تفریط)
آیا بعد این تفسیر واضح و صریحی که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمده باز هم باید گفت که این آیه برای اجماع مجتهدین دلالت دارد، اصلا جریان (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) در آخرت اتفاق می افتد و در دنیا متحقق نمی گردد و هیچ ربطی به اجماع و اتفاق مجتهدین ندارد.
مفسرین بزرگوار همانند ابن کثیر، بغوی و طبری رحمهم الله و عموم مفسرین در تفسیر این آیه همین حدیث و همین تفسیر را بیان نمودند.

2- دلیل دیگری که قائلین اجماع برای اثبات اجماع ذکر می کنند این آیه قرآن است:(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ....) (سوره نساء آیه : 59)

قائلین به اجماع می گویند : این آیه دلالت می کند که هر آنچه برآن علما و مجتهدین اتفاق نمودند و مورد اختلاف نبود آن حق است ودر آن اتفاق صورت گرفته و این اجماع است و باید از آن پیروی شود.

آری برای بهتر واضح شدن این جریان به ترجمه و تفسیری که در ذیل برای این آیه ذکر می گردد توجه فرمایید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (سوره نساء آیه : 59)

ترجمه آیه : ای کسانی که ایمان آورده اید از الله اطاعت نمایید و از رسول الله پیروی کنید واز صاحبان امرتان (نیز پیروی کنید) واگر در باره چیزی (و مسأله ای) اختلاف نمودید پس آن را به سوی الله (یعنی کتاب الله) و رسول الله (یعنی سنت رسول الله) باز گردانید اگرشما به الله و روز قیامت ایمان دارید این (ارجاع مسائل اختلافی به الله و رسول) بهتر و دارای توجیه نیک تری می باشد.

تفسیر آیه مذکور: آنچه در آیه ذکر شد بسیار واضح است الله متعال در این آیه به ما امور زیر را دستور دادند:
1- اطاعت و پیروی مطلق از الله متعال که همان پیروی و اطاعت از قرآن و کتاب الله باشد.
2- اطاعت و پیروی مطلق از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که همان پیروی و اطاعت از سنّت های رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد.
3- اطاعت و پیروی از صاحبان امر (یعنی رهبران سیاسی و علما دینی) .

ناگفته نماند که اطاعت و پیروی از الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است ولی اطاعت و پیروی از رهبران سیاسی و علمای دینی مقید است که مخالف با دستورات الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نباشد زیرا اگر مخالف باشد اطاعت و پیروی لازمی نیست بلکه ترک نمودن و مخالفت با آن واجب است .
4- در صورت اختلاف رجوع نمودن به قرآن وسنّت تا اختلاف حل شود و حکم مسأله واضح شود .
حالا اینجا یک سؤال باید نمود که کجا از اجماع و اتفاق مجتهدین در این آیه سخن به میان آمده است بلکه از ضد اتفاق از اختلاف سخن گفته شده و از جانب الله متعال به ما دستور داده شده است که در مسائل اختلافی باید به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجوع نمود تا اختلاف بر طرف شود و حکم مسأله از قرآن و سنّت واضح گردد.
در این جا یک مسأله ی دیگر نیز مطرح می شود و آن اینکه وقتی در مسائل اختلافی الله متعال ما را به کتاب الله و سنت رسول الله ارجاع می دهد از نظر تئوری و نظری از دو حالت خالی نیست ؛
یا اینکه بعد از رجوع به قرآن وسنّت (والعیاذ بالله) در آن ها جوابی نخواهیم یافت و این محال است زیرا هر گز الله متعال برای حل اختلافات ما را بجائی نمی فرستد که در آنجا اختلافات ما کما کان باقی بماند و حل نشود و اگر کسی (والعیاذ بالله) چنین عقیده ای داشته باشد که با رجوع به قرآن وسنّت اختلافات حل نمی گردد و قرآن و سنت پاسخ گوی سؤالات ما نیست و اختلافات ما را نمی تواند حل کند این کفر است .
ویا اینکه حل آن مسأله اختلافی در قرآن وسنّت موجود است که قطعا هم موجود است و بهمین خاطر الله متعال به ما دستور داده که برای حل اختلافات ما به قرآن وسنت رجوع نماییم. خود این مطلب بیانگر این است که حل هر مسأله و حکم هر چیز در قرآن و سنت

موجود است لذا نیاز به اصول دیگری همانند (اجماع و ...) غیر از قرآن و سنت نیست ، بهمین خاطر است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: من دارم از این دنیا می روم و در میان شما دو چیزمحکم و سنگین می گذارم که اگر آن دو را محکم بگیرید (و بدان دوعمل کنید) هر گزگمراه نخواهید شد(آن دو) کتاب الله و سنت من است.
پس از کجا آمده که هر کس اصل سومی به نام (اجماع) قبول نکند مر تکب گمراهی شده و یا اینکه حتما باید آن را بگیرید؟؟!!!

حالا به تفسيري كه ابن كثير رحمه الله براي اين ذكر نموده اند توجه فرمایید تا توضیح این آیه بهتر واضح گردد:
وَقَوْلُهُ: {فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ} قَالَ مُجَاهِدٌ وَغَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ السَّلَفِ: أَيْ: إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسَنَةِ رَسُولِهِ.
وَهَذَا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ،عَزَّ وَجَلَّ، بِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ تَنَازَعَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أُصُولِ الدِّينِ وَفُرُوعِهِ أَنْ يُرَدَّ التَّنَازُعَ فِي ذَلِكَ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ} [الشُّورَى:10] فَمَا حَكَمَ بِهِ كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ رَسُولِهِ وَشَهِدَا لَهُ بِالصِّحَّةِ فَهُوَ الْحَقُّ، وَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ، وَلِهَذَا قَالَ تَعَالَى: {إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ} أَيْ: ردوا الخصومات والجهالات إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ، فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِمَا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَكُمْ {إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ} فَدَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ لَمْ يَتَحَاكَمْ فِي مَجَالِ النِّزَاعِ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَلَا يَرْجِعْ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ، فَلَيْسَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ.
وَقَوْلُهُ: {ذَلِكَ خَيْرٌ} أَي: التَّحَاكُمُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ. وَالرُّجُوعُ فِي فَصْلِ النِّزَاعِ إِلَيْهِمَا خَيْرٌ {وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا} أَيْ: وَأَحْسَنُ عَاقِبَةً وَمَآلًا.
ترجمه : در باره این گفته الله {فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ} مجاهد و بسیاری از سلف گفتند: مراد (از رجوع به الله و

رسول) رجوع بسوی کتاب الله و سنّت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد.
و این دستور الله عزوجل است که در هر مسأله ای که مردم در باره آن اختلاف نمودند خواه آن مسأله از اصول دین باشد و یا فروع دین باید اختلاف در مورد آن به کتاب الله و سنّت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) باز گردانده شود همان گونه که الله متعال (در آیه ی دیگری) فرمودند: {وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ} لذا هر آنچه قرآن و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) حکم نماید و به صحت و درستی آن گواهی دهند آن حق است و بعد از حق بجز گمراهی چیز دیگری نیست، و به همین خاطراست که الله متعال گفته است:{إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ} یعنی : شما درگیری ها و آن چیزهای را که نمی دانید بسوی کتاب الله و سنّت رسول الله باز گردانده و ارجاع دهید و در مسائل اختلافی خویش قرآن وسنّت را حکم و فیصله کن قرار دهید (اگر شما به الله و روز قیامت ایمان دارید) لذا این آیه دلالت می کند که اگرکسی در مسائل اختلافی به سوی کتاب الله و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) ارجاع ندهد و آنها را حکم و قاضی قرار ندهد پس او به الله و روز آخرت ایمان ندارد.
و این گفته (الله متعال) : {ذَلِكَ خَيْرٌ} یعنی حکم و قاضی قرار دادن کتاب الله و سنّت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و در حل مسائل اختلافی به سوی آن دو رجوع نمودند بهتر است و{وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً} یعنی ازانجام بهترو نیک تری بر خورداراست .

4- چهارمین دلیلی که قائلین به اجماع برای اثبات اجماع ذکر می کنند این آیه قرآن است {وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا} (سوره نساء آیه : 115)

قائلین به اجماع می گویند در این آیه وعده به عذاب داده شده به کسانی که بر راهی غیر از راه مسلمانان بروند و از آن پیروی کنند خواه در بحث ایمان و عقیده باشد و خواه در جریان احکام و آنچه مجتهدین برآن اتفاق نموده اند یعنی اجماع؛ این همان راه مسلمانان است لذا باید آن را قبول نموده و به آن عمل نموده و مخالفت با آن فرد را گرفتار عذاب الهی می گرداند.

برای بهتر واضح شدن مطالب و مفاهیم این آیه به ترجمه و تفسیر این آیه توجه نمایید: {وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا} (سوره نساء آیه : 115)

ترجمه : و هر کس بعد از این که برایش هدایت واضح گشته است با رسول الله مخالفت کند واز غیر راه مسلمانان پیروی کند ما او را به هر سمتی که گشته و رفته است می چرخانیم و او را به جهنم می کشانیم و (جهنم) بدجایگاهی است .

آری آنچه برخی از این آیه بر حجیت اجماع دلیل گرفته جمله (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) است که مراد از آن در حقیقت خروج از اسلام است نه ترک اجماع و عدم قبول اجماع دراین باره به نوشته امام شوکانی رحمه الله در باره این آیه در تفسیرفتح القدیر نوشته اند توجه فرمایید:

وَقَدِ اسْتَدَلَّ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى حُجِّيَّةِ الْإِجْمَاعِ لِقَوْلِهِ: وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا حُجَّةَ فِي ذَلِكَ عِنْدِي، لِأَنَّ الْمُرَادَ بِغَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ هُنَا: هُوَ الْخُرُوجُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ إِلَى غَيْرِهِ، كَمَا يُفِيدُهُ اللَّفْظُ، وَيَشْهَدُ بِهِ السَّبَبُ، فَلَا تَصْدُقُ عَلَى عَالِمٍ مِنْ عُلَمَاءِ هَذِهِ الْمِلَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ اجْتَهَدَ فِي بَعْضِ مَسَائِلِ دِينِ الْإِسْلَامِ فَأَدَّاهُ اجْتِهَادُهُ إِلَى

مُخَالَفَةِ مَنْ بعَصْرِهِ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا رَامَ السُّلُوكَ فِي سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ الدِّينُ الْقَوِيمُ وَالْمِلَّةُ الْحَنِيفِيَّةُ وَلَمْ يَتْبَعْ غَيْرَ سَبِيلِهِمْ.

ترجمه : گروهی از اهل علم از این آیه بر حجیت اجماع دلیل گرفته اند زیرا در این آیه آمده (وکسی که از غیر راه مسلمانان پیروی کند...) و در حالی که در این آیه حجتی برای اثبات اجماع وجود ندارد زیرا مراد از (غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) که در این آیه آمده؛ خروج از دین اسلام و رفتن به دیگر دینی مراد است چنانچه خود الفاظ آیه بیانگر این مطلب است و شأن نزول آیه نیزهمین را می گوید، پس این آیه صادق نمی آید بر عالمی از علمای این امت اسلامی که در برخی از مسائل دین اسلام اجتهاد نموده باشد و این اجتهادش سبب شده باشد تا با برخی از مجتهدین هم عصرش مخالفت نموده باشد زیرا همانا او راه مسلمانان را قصد نموده که همان دین پایدار و ملت توحیدی (اسلام) باشد و ازراه غیر مسلمانان پیروی ننموده است.

امام طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می نویسند: وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ، يقول: ويتبع طريقًا غير طريق أهل التصديق، ويسلك منهاجًا غير منهاجهم، وذلك هو الكفر بالله، لأن الكفر بالله ورسوله غير سبيل المؤمنين وغير منهاجهم.

یعنی : آیه قسمت از آیه (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) می گوید: و راهی غیر از راه اهل تصدیق می رود و طریقه وروشی غیر از منهج و طریقه آنها می گیرد که همان کفر به الله باشد زیرا کفر به الله و رسولش راه غیر مسلمانان و طریقه وروشی غیر از طریقه وروش آنان است .

5- پنجمین دلیلی را که قائلین به اجماع برای اثبات اجماع ذکر می کنند این حدیث است که رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم فرمودند: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ. یعنی : امت من برگمراهی جمع نمی شود .

قائلین به اجماع می گویند این دلیل بر اجماع است زیرا وقتی مجتهدین امت که نمایندگان امت اند بر جریان اتفاق نظر نمودند پس آن حق و هدایت است و گمراهی نیست، و همین اتفاق آنها اجماع است .
آری برای بهتر واضح شدن این حدیث به توضیح این حدیث در روشنی دیگر احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم توجه فرمایید تا برایتان واضح گردد که حقیقت از چه قرار است:

در این حدیث آمده که (لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ) یعنی : امت من برگمراهی تجمع نمی کند و جمع نمی شود .

هدف این حدیث این است که هر گز این گونه نه خواهد شد که تمام امت اسلامی گمراه شود بلکه در هر زمان گروهی از امت اسلامی بر حق خواهد بود گرچه سایرین به سمت گمراهی بروند در این باره به حدیث صحیحي که در سنن ابن ماجه و برخ دیگر کتب حدیثی آمده توجه فرمایید: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَوَّامَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهَا مَنْ خَالَفَهَا» یعنی : همیشه گروهی از امت من برپا دارنده امر و دستورات الهی اند وکسی که با آن مخالفت کند به آن ضرری عاید نمی گردد.
و در روایت صحیح دیگری از سنن ابن ماجه این حدیث این گونه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:: «لَا

يزالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورِينَ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» یعنی : همیشه گروهی از امت من بر حق اند و در حالی که از جانب الله یاری شونده اند و کس که با آنان مخالفت کند نمی تواند به آنان ضرر(معنوی) برساند تا این که دستور الله عزوجل بیاید .

حالا شما خوب دقت فرمایید که در حدیث (لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ) آمده که تمام امت اسلامی گمراه نمی شود و بر گمراهی جمع نمی گردد یعنی اینکه همیشه گروه حقی در دنیا وجود دارد چناچه در این حدیث (لَا يزالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورِينَ) آمده است .
نکته دیگر اینکه درحدیث (لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ) آمده (أُمَّتِي) یعنی کل امت من و نیامده (مجتهدین امت من) پس چطور این دلیل بر اجماع می گردد؟!!!

6- ششمین دلیلی که قائلین به اجماع برای اثبات اجماع ذکر می کنند این آیه اثر است { مَا رَآهُ الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ }

قائلین به اجماع می گویند: هر آنچه مجتهدین بر آن اتفاق نمودند و آن را نیک دیدند آن خوب است و درست است و مخالفت با آن مجاز نیست زیرا مجتهدین نمایندگان دینی و مذهبی مردم اند هر آنچه آنها خوب بدانند گویا کل ملت خوب دانسته است.

حالا بیایید تا با هم اصل روایت را بررسی نماییم تا حقیقت این امر نیز بر ما واضح گردد ، اصل این روایت در مسند امام احمد رحمه الله حدیث شماره (3600) چنین آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: " إِنَّ اللهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ، فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ، فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، فَابْتَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ، فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ، فَجَعَلَهُمْ وُزَرَاءَ نَبِيِّهِ، يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ، فَمَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا، فَهُوَ عِنْدَ اللهِ حَسَنٌ، وَمَا رَأَوْا سَيِّئًا فَهُوَ عِنْدَ اللهِ سَيِّئٌ "

ترجمه : عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فرمودند: همانا الله متعال به قلب های بندگان نگاه نموده قلب محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بهترین قلب بندگان یافته است او را برای خودش برگزیده است و او را با رسالتش فرستاده است ، سپس بعد از قلب محمد (دوباره) به قلب های بندگانش نگاه نموده قلب های اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را بهترین قلب های بندگان یافته است آنها را وزیران پیامبرش قرار داده است که در دفاع از دینش جهاد و مبارزه می کنند، پس هرآنچه مسلمانان نیک دیدند پس آن در نزد الله (نیز) نیک است و هر آنچه بد دیدند آن در نزد الله (نیز) بد است.

ودر مستدرک حاکم نیشابوری حدیث شماره (4465) این روایت این گونه آمده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ، وَمَا رَآهُ الْمُسْلِمُونَ سَيِّئًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَيِّءٌ، وَقَدْ رَأَى الصَّحَابَةُ جَمِيعًا أَنْ يَسْتَخْلِفُوا أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

ترجمه : عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه فرمودند: هرآنچه مسلمانان نیک دیدند پس آن در نزد الله (نیز) نیک است و هر آنچه بد دیدند آن در نزد الله (نیز) بد است و همانا تمام صحابه ابوبکر رضی الله عنه را برای جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خلافت مناسب دیدند.

حالا که الفاظ کامل این روایت ذکر شد حالا بیاییم به بررسی آن بپردازیم:

اولا: در باره این روایت (مَا رَآهُ الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ) باید گفت که این روایت مرفوع و گفته رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیست و بلکه سخن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می باشد همان گونه که از روایت مسند احمد و مستدرک حاکم واضح است ، و همانگونه که استاد آلبانی رحمه الله در سلسله احادیث ضعیفه و موضوعه حدیث شماره (533) فرمودند: (لا أصل له مرفوعا وإنما ورد موقوفا علی ابن مسعود) یعنی : این روایت از نظر مرفوعی اصل و اساسی ندارد بلکه بصورت موقوفی از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت شده است.

ثانیا: در این اثر ابن مسعود رضی الله عنه آمده (مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا ....) یعنی آنچه تمام مسلمانان آن را نیک دیدند آن نیک و خوب است و نفرمودند: آنچه که مجتهدین آن را نیک دیدند آن نیک است .

ثالثا: آنچه که در آخر این اثر در روایت مستدرک آمده (وَقَدْ رَأَى الصَّحَابَةُ جَمِيعًا أَنْ يَسْتَخْلِفُوا أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) مشخص می گردد که مقصود ابن مسعود رضی الله عنه از (مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا ....) جریان خلافت و اتفاق صحابه رضی الله عنهم بر خلاف ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد نه اجماع مجتهدین درهر زمان در هر مسأله .

7- هفتمین دلیلی که قائلین به اجماع برای اثبات اجماع ذکر می کنند این حدیث است { يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ }

قائلین به اجماع می گویند: این حدیث گفته دست الله بر جماعت است و اجماع نیز در حقیقت و فی الواقع همان جماعت است که دست الله برآن است لذا مخالفت با آن جایز نیست.

این حدیث در سنن نسائی کتاب (كِتَابُ تَحْرِيمِ الدَّمِ) باب (قَتْلُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ) با سند صحیح چنین آمده است: عَنْ عَرْفَجَةَ بْنِ شُرَيْحٍ الْأَشْجَعِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَخْطُبُ النَّاسَ، فَقَالَ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، أَوْ يُرِيدُ يُفَرِّقُ أَمْرَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَائِنًا مَنْ كَانَ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ»

ترجمه : عرفجه بن شریح اشجعی رضی الله عنه فرمودند: من پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که بر منبراست و برای مردم سخنرانی می کنند و می فرمایند: همانا بعد از من فسادات و شرور خواهند آمد پس هر کسی را که دیدید از جماعت و گروه (مسلمانان) بیرون شد(و مرتد گشت) و یا اینکه خواست جریان امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را متفرق و پراکنده کند پس او را بکشید می خواهد هر کسی هم باشد، زیرا دست الله با جماعت (و اتفاق و اتحاد) است و همانا بهمراه کسی همراه شده و می رود و می دود که از جماعت (و اتحاد) بیرون گردد.

آری در این حدیث کلمه (الْجَمَاعَةَ) سه بار بکار بده شده است و از خود کلام واضح است که مراد از جماعت چیست مثلا: در جمله (فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ) مراد از جماعت (جماعت مسلمانان) است و خروج از آن یعنی بیرون شدن از اسلام و مرتد شدن.

ودر جمله (يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ) وهمچنين در جمله (فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ) مراد از جماعت اتحاد و اتفاق و پرهيز از اختلاف است زيرا دست الله با اتحاد است و شيطان يار و ياور اختلاف كننده است.

حالا شما بگوييد: اين حديث چه ارتباطی به اجماع مجتهدين و اتفاق نظر آنها دارد؟!!!

دلائل منكرين اجماع

در بحث گذشته ما دلايل قائلين به اجماع را ذكر و بررسی نموديم و در اين بحث می خواهيم دلايل آن دسته از علما را ذكر كنيم كه منكر اجماع اند و اصلی به نام (اجماع) قبول ندارند و آن را دليلی از دلائل شرعی نمی دانند.

علماء منكر (اجماع)؛ سه نوع دليل برای رد و انكار اجماع ارائه نمودند:

1- وقوع اجماعی از نوع اصوليش محال است .
زيرا جمع آوری اقوال علما با وجود زيادی علما و مجتهدين و دوری مناطق آنان از يكديگر ممكن نيست؛ زيرا علمای بغداد در آن زمان از اقوال تمام علمای مدينه آگاه نبودند وبالأخص در زمان صحابه و تابعين و ساير قرون گذشته كه امكانات و وسائل اطلاع

رسانی بسیار کم و کند و در حد صفر بوده است، پس معلوم شده که آگاه بودن از نظریات تمام مجتهدین بسیار مشکل و درحد محال بوده است.

نکته دیگر اینکه باوجود تفاوت های ذهنی وعلمی چگونه اتفاق نمودن به صورت اجماعی که حتی یک مخالف هم وجود نداشته باشد در میان مجتهدین صورت می گیرد، بالفرض اگر ممکن هم بدانیم چگونه متصور می شود و چگونه نقل آراء آنها بصورت متواترممکن است پس معلوم شد که اجماعی از نوع اصولیش ممکن نیست.

2- راهی برای اجماع نیست زیرا بالفرض اگر قبول کنیم که چنین اجماعی منعقد شده است؛ حالا این اجماع یا بر نصی از نصوص قرآن وسنّت بوده است و یا اینکه بر اجتهادی بدون نصی از قرآن وسنت صورت گرفته است در صورتی که اجماع بر نصی از نصوص شرعی صورت گرفته باشد ما نیازی به اجماع نداریم زیرا وجود نص ما را از رفتن به سوی اجماع بی نیاز می گرداند و اگر این اجماع بر اجتهاد مجتهدین صورت گرفته این ممکن نیست زیرا با وجود زیادی مجتهدین و دوری مناطق آنها از یکدیگرو اختلاف طبع و نظر آنها از یکدیگر امکان ندارد که آنها بر یک مسأله ی بدون نصی از قرآن وسنّت بنا بر اجتهاد اتفاق و اجماع نمایند.

3- از نظر نصوص شرعی و عقل دلیلی برای حجت بودن اجماع وجود ندارد برای بهتر واضح شدن این مطلب به دلائل زیر توجه فرمایید:

1- یکی از آیات قرآنی که دالّ بر این مطلب است که همه چیز مورد نیاز بشر اعم از عقاید و احکام در قرآن مجید بیان شده آیه (

89، سوره نحل) می باشد لذا وقتی که همه چیز بصورت کلی و یا جزئی در قرآن و تفسیر آن سنّت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیان شده است ؛ما نیازی به چیز دیگری از قبیل (اجماع، قیاس و سایراصول) نداریم برای بهتر واضح شدن این مطلب به ترجمه و تفسیر این آیه شریفه توجه فرمایید:

الله متعال می فرماید: {....وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ} (سوره نحل، آیه: 89)

ترجمه : وما بر تو ای محمد کتاب (قرآن) را نازل نمودیم ودر حالی که بیانگر هر چیز است و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خویش این آیه را چنین تفسیر نموده اند:
وَقَوْلُهُ: {وَنزلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ} قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: [وَ] قَدْ بَيَّنَ لَنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ كُلَّ عِلْمٍ، وَكُلَّ شَيْءٍ.
وَقَالَ مُجَاهِدٌ: كُلُّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ.
وَقَوْلُ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَعَمُّ وَأَشْمَلُ؛ فَإِنَّ الْقُرْآنَ اشْتَمَلَ عَلَى كُلِّ عِلْمٍ نَافِعٍ مِنْ خَبَرِ مَا سَبَقَ، وَعِلْمِ مَا سَيَأْتِي، وَحُكْمِ كُلِّ حَلَالٍ وَحَرَامٍ، وَمَا النَّاسُ إِلَيْهِ محتاجون في أمر دنياهم ودينهم، ومعاشهمومَعَادِهِمْ.
وَقَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: {وَنزلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ} أَيْ: بِالسُّنَّةِ.

ترجمه : ابن مسعود فرموده : (الله متعال) برای ما در قرآن هر علمی و هر چیزی (که بدان نیاز مند هستیم) را بیان نموده است.

و مجاهد گفته : هر حلال و هر حرامی (را قرآن برای ما بیان نموده است).

(ابن کثیر رحمه الله می فرماید) سخن و وگفته ابن مسعود (از گفته مجاهد) عام تر و شامل تر است ؛ زیرا قرآن هر علم مفیدی از گذشتگان و علم آنچه که خواهد آمد را در بر دارد، و حکم هر حلال و حرامی و هر آنچه مردم بدان از امور دنیوی و دینی و یا زندگی و آخرتی بدان نیاز دارند (در قرآن بیان شده است).

امام بغوی رحمه الله در تفسیر خویش این آیه مبارکه را این گونه تفسیر نموده اند:

{وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا} بَيَانًا، {لِكُلِّ شَيْءٍ} يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ.

یعنی : (ما این کتاب را بر تو که بیانگر هر چیزاست) اعم از امر و نهی و حلال و حرام و حدود و احکام ،(نازل نموده ایم).

طبری رحمه الله در تفسیر خویش در باره تفسیر این آیه مبارکه چنین آمده است : (وَنزلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ) يقول: نزل عليك يا محمد هذا القرآن بيانا لكلّ ما بالناس إليه الحاجة من معرفة الحلال والحرام والثواب والعقاب.

یعنی : ای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) این قرآن که بیانگر هر آنچه مردم بدان از شناخت حلال و حرام و ثواب و عذاب نیاز دارند بر تو نازل شده است .

همانطورکه دیدید مفسرین این آیه را چنین تفسیر نمودند که تمام چیز اعم از عقائد و احکام ، و هر آنچه بشر در دنیا و آخرت بدان نیازدارند در قرآن مجید بیان شده است پس وقتی که این گونه است

نیازی به اصل دیگری از قبیل اجماع خیالی و قیاس برگرفته از عقل بشری و یا سایر اصول ساخته بشری پیدا نمی کنیم .

2- دومین آیه ی که در قرآن مجید آمده آیه (59 سوره نساء) می باشد که بیانگر این است که در مسائل اختلافی فقط باید به قرآن وسنّت رجوع نمود لذا نیازی به اجماع و سایر اصول نیست؛ زیرا حل تمام مسائل در قرآن وسنّت موجود است.

الله متعال می فرماید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (59) (سوره نساء)

ترجمه : ای کسانی که ایمان آورده اید از الله پیروی کنید و از رسول الله پیروی کنید و از صاحبان امرتان (نیز) و اگر در باره چیزی با یکدیگر اختلاف نمودید پس (حل آن مسأله را) بسوی (کتاب) الله (وسنّت) رسول الله بازگردانید اگر (واقعا) به الله و روز قیامت ایمان آورده اید این برایتان بهتر و دارای انجام نیک تری است.

ودر جای دیگر الله متعال می فرماید: {وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ} [الشُّورَى:10]

یعنی: در هر چیزی که اختلاف نمودید حکم آن (و حل آن) در نزد (کتاب) الله هست (پس برای حل به آنجا رجوع کنید).

پس وقتی که همه چیز در قرآن مجید وسنّت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده و ما در باره مسائل باید به آنجا

رجوع کنیم ؛ لذا نیازی نیست که به غیر آنها رجوع شود و رجوع به غیر آنها مخالفت با دستور الله متعال است .

3- در حديث صحيحي در سنن ترمذی آمده که آن را عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الأُمُورِ فَإِنَّهَا ضَلَالَةٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ المَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»

ترجمه : من شما را به ترس از الله و شنیدن و پیروی نمودن (به دستورات مشروع رهبران) توصیه و سفارش می کنم گرچه (آن رهبرتان) یک برده حبشی (هم) باشد همانا هر کس بعد من زنده بماند اختلافات زیادی را خواهد دید ، (در آن زمان) حتما پرهیز و دوری کنید از امور ناپیداو جدیدی (که در دین ایجاد می شود) زیرا آنها گمراهی اند و هر کس از شما اینها رادریافت پس بر او ضروری است که به سنت من و سنت رهبران راه یافته و هدایت شونده را بگیرید و آنها را با دندانها محکم بگیرید.

اگربه محتوای این حدیث هم دقت شود کاملا واضح است که در زمان اختلافات باید رجوع به سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و سنّت رهبران راه یافته رجوع نمود.

ناگفته نماند که پیروی از سنّت و روش های رهبران راه یافته زمانی ضروری است که مخافت با قرآن و سنّت صحیح نباشد .

4- موطای امام مالک و مستدرک حاکم روایت نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: (تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ)
یعنی: من در میانتان دوچیزرا رها نمودم که اگر آن دو را محکم بگیرید و به آنها تمسک جویید که همان کتاب الله و سنت رسول الله باشد؛ هر گز گمراه نخواهید شد.

در این حدیث تصریح شده که برای هدایت قرآن و سنّت کافی است و نیاز به اصل دیگری همانند (اجماع و غیره) نیست و هر کس به این دو تمسک جوید هر گز گمراه نخواهد شد.

علماء منكر اجماع

همان گونه که در میان علما افرادی وجود دارند که قائل به اجماع از نوع اصولی آن هستند و آن را دلیل از دلائل شرع می دانند و معتقد به وقوع و تصور آن می باشند گروه دیگری ازعلما نیز وجود دارد که اجماع از نوع اصولیش را کاملا منکر بوده وآن را نمی پذیرند؛ بنده در ذیل اقوال آن دسته اؤ علما را با حواله منابع ذکر خواهم نمود.

(1)

دیدگاه امام شافعی رحمه الله در باره اجماع

امام شافعی رحمه الله در کتاب (الرساله) در بحث استحسان می فرمایند: لستُ أقول ولا أحدٌ من أهل العلم "هذا مجتمع عليه ": إلا لما تَلْقى عالماً أبداً إلا قاله لك وحكاه عن من قبله، كالظهرُ أربعٌ، وكتحريم الخمر، وما أشبه هذا.

ترجمه : نه من می گویم و نه هیچ یک از اهل علم (می گوید) که این (مسأله) بر آن اجماع صورت گرفته است مگر(مسأله ای) که آن گونه (واضح و از ضروریات دینی) باشد که هیچ عالمی را هر گز ملاقات نکنی مگر این که آن را بیان نماید و از گذشتگانش نقل و حکایت نماید همانند اینکه تعداد رکعات نماز ظهر چهاراست و نوشیدن شراب حرام است و همانند چیزهائی که مشابه اینها هستند .

آری اگر خوب به این سخن امام شافعی رحمه الله توجه شود کاملا و بطور واضح فهمیده می شود که ایشان اجماعی را قبول دارند که بر مسأله ای باشد که از ضروریات و بدیهیات متفق علیه و ثابت شده از قرآن وسنّت باشد و دیگر اجماعی همانند اجماع اصولی ها را برسمیت نمی شناسد ، لذا باید توجه نمود که هر گاه امام شافعی رحمه الله می گوید که براین مسأله اجماع شده است هدفشان این نوع مسائل و این نوع اجماع است نه اجماعی که بسیاری از اصولیین بیان نموده و مطرح می کنند .

ناگفته نماند که ما هم می گوییم که چنین اجماع های وجود دارد ولی بود و نه بود آنها در اثبات و عدم اثبات و یا تقویت احکام اثری ندارند همانگونه که وجود اختلاف در میان علما در تضعیف احکام هرگزتأثیر گذارنیستند زیرا درمسائلی که نصوص قرآن وسنّت بصورت متواترموجود است و حکم بر نصوص متواترمی چرخد نه بر اجماع زیرا وجود نصوص پیش از این نوع اجماع بوده و به درجه ها قوی تر از این نوع اجماع می باشد و این نوع اجماع در حقیقت بر آن نص قرآن و حدیث متواتراتفاق افتاده که اگر آن نصوص متواتر نبودی هر گز چنین اتفاق و چنین اجماعی صورت نمی گرفت لذا نصوص قرآن وسنت متواترمدیون چنین اجماعی نیستند بلکه آنچه که باید مدیون نصوص متواتر قرآن و سنت باشد این نوع اجماع است و لا غیر.

(2)

دیدگاه امام احمد بن حنبل رحمه الله در باره اجماع

امام احمد بن حنبل رحمه الله در رد اجماع فرمودند : "من ادعى الإجماع فهو كاذب وما يدريه؟ لعل الناس اختلفوا". رواه ابنه عبد الله في "مسائله" ص 390.

ترجمه : هر کس ادعای اجماع نماید او دروغگو هست زیرا او چه بداند؟ شاید که علما در آن (مسأله مورد نظر) اختلاف نمودند (ولی او خبر ندارد).

این قول (امام احمد) را پسرش در کتاب مسائلش صفحه 390 روایت و نقل نموده است.

آری این قول امام احمد رحمه الله را استاد آلبانی رحمه الله در(کتاب آداب الزفاف) بحث طلای حلقه ای و در رد کسانی که مدعی اجماع در باره اباحت مطلق طلا برای زنان شده اند ذکر نموده ،همانگونه که امام شوکانی رحمه الله در کتاب (إرشاد الفحول) در بحث اجماع ذکر نموده اند .

اگر شما به کلماتی که امام احمد رحمه الله در رد اجماع بکار برده اند دقت فرمایید کاملا متوجه خواهید شد که امام احمد رحمه الله

اجماع از نوع اصولیش را قبول ندارد که بجای خود بلکه مدعیان چنین اجماعی را نیز دروغگو می پندارد زیرا چنین چیزی امکان ندارد و مطلع شدن از نظریات تمام مجتهدین و شناسائی آنها از محالات است، ای چه بسا برخی از مجتهدین که ما از آنها و نظریات آنها مطلع و با خبر نیستیم با سایر مجتهدین وعلما موافق برمسأله؛ مخالف باشند و نظریات آنها متفاوت و دلائل آنها قوی تر باشد .

(3)

دیدگاه امام ابن حزم رحمه الله در باره اجماع

امام ابن حزم رحمه الله در کتاب (الاحکام فی اصول الاحکام ابن حزم ، الباب الثاني والعشرون في الإجماع وعن أي شيء يكون الإجماع وكيف ينقل الإجماع) در باره اجماع و رد اجماع اصولی ها مفصلا بحث و گفتگو نموده که بنده سه قسمت از آن را در ذیل ذکر می کنم :

(1) أخبرونا عن الإجماع جملة هل يخلو من أحد ثلاثة أوجه لا رابع لها بضرورة العقل أما أن يجمع الناس على ما لا نص فيه كما ادعيتم فقد أريناكم بطلان ذلك وأنه محال ذلك وأنه محال وجوده لصحة وجود النصوص في كل شيء من الدين أو يكون إجماع الناس على

خلاف النص الوارد من غير نسخ أو تخصيص له وردا قبل موت رسول الله صلى الله عليه وسلم فهذا كفر مجرد كما قدمنا أو يكون إجماع الناس على شيء منصوص فهذا قولنا هذه قسمة ضرورية لا محيد عنها أصلا وإذ هو كما ذكرنا فاتباع النص فرض سواء أجمع الناس عليه أو اختلفوا فيه لا يزيد النص مرتبة في وجوب الاتباع أن يجمع الناس عليه ولا يوهن وجوب اتباع اختلاف الناس فيه بل الحق حق وإن اختلف فيه وإن الباطل باطل وإن كثر القائلون به .

ترجمه: شما بطوری کلی ازاجماع برای ما بگویید که آیا از نظر عقلی(اجماع) ازسه حالتی که چهارمی برایش نیست خالی می باشد:

1- یا اینکه علما بر جریانی اجماع می کنند که در باره آن نصی (آیه و حدیثی) نیست؛همانگونه که شما(قائلین به اجماع) ادعی نموده اید و ما (قبلا) بطلان این (جریان) را برایتان نشان داده (و به اثبات رسانده ایم که) وجود این (نوع اجماع) محال است زیرا در باره هر مسأله ای از (مسائل) دینی نصوص (یعنی آیات و احادیث) وجود دارد.

2- ویا اینکه اجماع علما بر خلاف نصی (از قرآن و سنت) بوده که نه منسوخ شده و نه اینکه قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خاص شده است پس (چنین اجماع و ادعای) کفرخالص است همان گونه که ما قبلا (این جریان را) بیان نموده ایم (و هرگز علما و مجتهدین چنین کاری را نکرده و نه هم خواهند کرد).

3- ویا اینکه اجماع علما بر چیزی صورت گرفته که نصی (ازقرآن و سنّت در باره آن) آمده است، همین گفته و نظرماست (و ما این نوع اجماع را قبول داریم) و این نوع (اجماع) ضرری است ونباید

از آن روگردانی نمود، زیرا این جریان همانگونه که ما (قبلا نیز) بیان نموده ایم ؛ که پیروی از نص (قرآن وسنّت) فرض است وفرقی ندارد که علما و مجتهدین بر آن اجماع نموده باشند و یا اینکه در باره آن (مسأله ثابت در نص) اختلاف نظر داشته باشند (زیرا) اجماع علما و مجتهدین به درجه ، رتبه (وقوت) نص چیزی را نمی افزاید و اختلاف علما و مجتهدین در باره آن وجوب پیروی از آن را سست (و ضعیف) نمی گرداند بلکه حق؛ حق است و گرچه مردم در باره آن اختلاف نمایند و باطل؛ باطل است و گرچه قائلین به آن زیاد باشند.

(2) يقال لمن أجاز الإجماع على غير نص من قرآن أو سنة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم أخبرونا عما جوزتم من الإجماع بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم على غير نص هل يخلو من أربعة أوجه لا خامس لها إما أن يجمعوا على تحريم شيء مات صلى الله عليه وسلم ولم يحرمه أو على تحليل شيء مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد حرمه أو على إيجاب فرض مات رسول الله صلى الله عليه
وسلم ولم يوجبه أو على إسقاط فرض مات رسول الله صلى الله عليه و سلم قد أوجبه وكل هذه الوجوه كفر مجرد وإحداث دين بدل به دين الإسلام ولا فرق بين هذه الوجوه وبين من جوز الإجماع على إسقاط الصلوات الخمس أو بعضها أو ركعة منها أو على إيجاب صلوات غيرها أو ركوع زائدة فيها أو على إبطال صوم رمضان أو على إيجاب صوم شهر رجب أو على إبطال الحج إلى مكة أو على إيجابه إلى الطائف أو على إباحة الخنزير أو على تحريم الكبش كل هذا كفر صراح لا خفاء به .

ترجمه : به کسانی که اجماع بدون نصی از قرآن و سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را مجاز می دانند گفته می شود: به ما

بگویید این اجماع بدون نصی که شما بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قائل به جواز آن هستید آیا از چهار حالتی که پنجمی ندارد خالی است:

1- یا اینکه اجماع نمودند بر حرمت چیزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده و در حالی که آن چیزرا حرام قرار نداده است.

2- و یا اینکه اجماع نمودند بر حلال قرار دادن چیزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده و آن را حرام قرار داده است .

3- و یا اینکه اجماع نمودند بر تعیین واجبی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده و در حالی که آن را واجب و فرض قرار نداده است.

4- و یا اینکه اجماع نمودند بر اسقاط فرضی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده و در حالی که آن را واجب و فرض قرار داده است .

(ادعای) تمام این انواع (چهارگانه) کفرخالص ایجاد دینی بجای دین اسلام است .
و فرقی نیست در میان این نوع اجماع ها و در میان کسی که جائز بداند اجماع بر اسقاط نمازهای پنج گانه و یا برخی از آنها ویا رکعتی از آنها و یا اینکه واجب دانست نمازهای غیر از اینها و یا اینکه رکوع اضافی در نماز و یا باطل قرار دادن روزه ماه رمضان و یا واجب قرار دادن روزه رجب و یا ابطال حج بسوی مکه و واجب قرار دادن حج بسوی طائف و یا برحلال دانستن گوشت خوک و یا بر حرام قرار دادن گوشت قوچ ، (ادعای) تمام این (نوع اجماع ها) کفر صریحی است که در آن هیچ پوشیدگی وجود دارد.

(3) فإذا الأمر كذلك فإنما علينا صلب أحكام القرآن والسنن الثابتة عن رسول الله صلى الله عليه و سلم إذ ليس في الدين سواهما أصلا ولا معنى لطلبنا هل أجمع على ذلك الحكم أو هل اختلف فيه لما ذكرنا وبالله تعالى التوفيق.

ترجمه : وقتی که جریان اجماع این گونه است پس همانا بر ما ضروری است که احکام قرآن و سنت های ثابت شده از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را محکم بگیریم زیرا غیر از این دو در دین دیگر اصلی وجود ندارد و این برایم ما معنی ندارد که جستجو کنیم که آیا بر فلان حکم اجماعی صورت گرفته و یا اینکه (علما) در باره آن اختلاف نموده اند ،بنا بر آنچه که ما بتوفیق الله متعال (قبلا) بیان نموده ایم .

(4)

نظریه امام شوکانی رحمه الله در باره اجماع

امام شوکانی رحمه الله در کتاب (ارشاد الفحول) در بحث اجماع در باره رد اجماع چنین نوشته اند:

ومن أنصف من نفسه علم أنه لا علم عند علماء الشرق بجملة علماء الغرب والعكس فضلا عن العلم بكل واحد منهم على التفصيل وبكيفية مذهبه وبما يقوله في تلك المسألة بعينها وأيضا قد يحمل بعض من يعتبر في الإجماع على الموافقة وعدم الظهور بالخلاف التقية والخوف على نفسه....... ثم قال: ومن ادعى أنه يتمكن الناقل للإجماع من معرفة كل من يعتبر فيه من علماء الدنيا فقد أسرف في الدعوى وجازف في القول ورحم الله الإمام أحمد بن حنبل فإنه قال: من ادعى الإجماع فهو كاذب.

ترجمه : هر كس منصف باشد اين را مى داند كه علماى مشرق زمين نسبت به تمام علماى مغرب زمين آگاهى ندارند و بر عكس نيز (همين قضيه است) چه جائى نسبت به هر يک از آنها و چگونگى مذهبش و نظريه و ديدگاهش در باره فلان مسأله معين بصورت تفصيلى آگاهى و علم داشته باشد، (نكته ديگر اينكه) اين نيز (احتمال مى رود كه گاهى) برخى ازآنهائى كه در اجماع معتبر شمرده اند موافقت آنها و عدم اظهار مخالفت آنها بنا بر تقيه و يا ترس برجانش بوده باشد.

(سپس جلو تر رفته امام شوكانى فرمودند): و هر كس ادعا نمايد كه فرد نقل كننده اجماع مى تواند كه با هرفرد معتبر در اجماع از علماى دنيا را شناخته (وقوا او را نقل كند) او در اين ادعا زياد روى نموده و گزاف گوئى كرده است الله متعال به امام احمد بن حنبل رحمه نمايد كه فرمودند: هر كس ادعاى اجماع نمايد او درغگو است .

نظریه امام شوکانی رحمه الله آنقدر در رد اجماعی که اصولی ها قائل هستند و ما در صدد رد آن هستیم آنقدر واضح است که نیاز به هیچ توضیح و تشریحی نیست زیرا هر فردی که این کلام امام شوکانی رحمه الله را بخواند کاملا متوجه می شود که نظریه ایشان در باره اجماع چیست.

(5)

دیدگاه أبو الحسن عبید الله مبارکپوری در باره اجماع

أبو الحسن عبيد الله بن محمد عبد السلام رحماني مباركپوری در كتاب (مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح) تحت حديث (إن الله لا يجمع أمتي على ضلالة) چنین نوشته اند:

اعلم أن المراد بالاجماع الذي احتجوا على حجيته بهذا الحديث وأمثاله هو الإجماع الشرعي المصطلح عند الأصوليين، وهو اتفاق مجتهدي هذه الأمة بعد وفاته - صلى الله عليه و سلم - في عصر من الأعصار على أمر ديني. واختلفوا في وقوعه وحجيته، والذي ندين الله به في هذا هو أن إجماع الصحابة حق وحجة، وإليه الإشارة بقوله: "ما أنا عليه وأصحابي"، وأما إجماع مجتهدى الأمة قاطبة بعد عصر

الصحابة في عصر من الأعصار أي الإجماع الكلي فلا تصح دعواه عندنا، فإنه متعذر بل ممتنع لعدم إمكان العلم به. ولذا قال الإمام أحمد: من ادعى الإجماع فهو كاذب. وأما الإجماع الجزئي فخارج عن البحث، وارجع للتفصيل إلى كتب الأصول للمذاهب الأربعة، وإرشاد الفحول للعلامة الشوكاني، وروضة الناظر مع شرحها نزهة الخواطر لابن قدامة المقدسي.

ترجمه : بدان همانا اجماعی که از این حدیث (إن الله لا يجمع أمتي على ضلالة) و امثال آن بر حجّیت آن دلیل گرفته اند ؛ همان اجماعی شرعی نزد اصولیین است یعنی همان اتفاق مجتهدین این امت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمانی از زمانه بر امر دینی.

(علما) در باره اتفاق افتادن و حجت بودنش اختلاف نمودند ولی آنچه ما در دین الله بدان معتقدیم در باره (اجماع) این است : اجماعی که حق و حجت است همان اجماع صحابه است و به همین جریان اشاره نمودند آنجائی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: (ما أنا عليه وأصحابي)، و امام اجماع تمام مجتهدین امت (اسلامی) بعد از زمانه صحابه (رضی الله عنهم) در زمانی از زمانه ها یعنی (اتفاق افتادن) یک اجماع کلی؛ در نزد ما چنین ادعائی صحیح نیست، زیرا چنین اجماعی مشکل و بلکه محال است زیرا آگاهی از چنین اجماعی ممکن نیست. بهمین خاطر امام احمد(رحمه الله) فرمودند: هر کس ادعای اجماع نماید او دروغگو است . و اما اجماع جزئی از (موضوع) بحث (ما) خارج است برای تفصیل (این جریان) به کتب اصول مذاهب چهارگانه، و

ارشاد الفحول علامه شوکانی و وروضة الناظر با شرح آن نزهة الخواطر ابن قدامة المقدسي رجوع نمایید.

(6)

دیدگاه آلبانی رحمه الله در باره اجماع

استاد آلبانی رحمه الله در جاهای متعددی از نوشته ها و کتب خویش اجماع از نوع اصولیش را رد نموده که ما برخی از آنها را در ذیل بیان خواهیم نمود :

1- در بحث طلای حلقه ای و در رد کسانی که مدعی اجماع در باره اباحت مطلق طلا برای زنان اند فرموده اند:

لا يستطيع أحدأن يدعي أنه إجماع معلوم من الدين بالضرورة وغير هذا الإجماع مما لا يمكن تصوره فضلا عن وقوعه ولهذا قال الإمام أحمد رضي الله عنه: "من ادعى الإجماع فهو كاذب [وما يدريه؟] لعل الناس اختلفوا". رواه ابنه عبد الله في "مسائله" ص 390.

وتفصيل القول في هذا الموضوع الخطير ليس هذا موضعه فليراجع من شاء التحقيق بعض كتب علم أصول الفقه التي لا يقلد مؤلفوها من قبلهم! مثل: "أصول الأحكام" لابن حزم 4 / 128 - 144 و "إرشاد الفحول" للشوكاني ونحوهما.(آداب الزفاف)

ترجمه : کسی نمی تواند ادعا کند که همانا در باره (اباحت طلا بطور مطلق برای زنان) اجماعی صورت گرفته است که از امور دینی است و مشخص بودن آن بر همه گان واضح است آری غیر ازاین اجماع (دیگراجماعی نیز) تصور آن ممکن نیست چه جای که اتفاق افتاده باشد به همین خاطر امام احمد رضی الله عنه فرمودند: هر کس ادعای اجماع نماید او دروغگو هست زیرا او چه بداند شاید که علماء در آن اختلاف نمودند (ولی او خبر ندارد).این قول (امام احمد) را پسرش در کتاب مسائلش صفحه 390 روایت و نقل نموده است.
مفصلا در این موضوع مهم سخن گفتن اینجا؛ جایش نیست لذا هر کس خواهان تحقیق است به برخی از کتب اصول فقه ی که نویسندگان آنها از کسانی که پیش از آنها گذشتند تقلید نمی کنند همانند أصول الأحكام" ابن حزم 4 / 128 - 144 و "إرشاد الفحول" شوكاني وکتب دیگری که همانند این دو اند رجوع نماید .

2- در کتاب (المسائل العلمية و الفتاوي الشرعية جلد اول) کتابی که جناب عمرو عبد المنعم سليم فتواها و پاسخ های استاد آلبانی رحمه الله که در مدینه منوره و کشوره امارات در جواب سؤال کنندگان داده اند را جمع نموده است دراین کتاب در باره مسائل اجماع سه سؤال از شیخ آلبانی رحمه الله شده و ایشان جواب داده اند که ما آن سه سؤال را به جواب هایشان را بعینه نقل و ترجمه می نمائم :

س (1) : هل يعتبرالاجماع اكثرية؟
ج : الاجماع لايساوي الاكثرية عند علماء الاصول .
والاجماع له تعاريف : كثيرة :
فمنهم من يقول: اجماع الامة .
و منهم من يقول: اجماع العلماء .
و منهم من يقول اجماع الصحابة.

وهذا فيه كلام كثيرتكلم عنه الشوكاني في (ارشاد الفحول) و صديق حسن خان في (تحصيل المامول من علم الاصول و غيرهم .
وهذه الاجماعات لايمكن ان تقع فضلا عن انه لا يمكن ان تنقل لو وقعت .
فاجماع العلماء في عصر واحد كيف يمكن ان يتحقق واذا تحقق فمن الذي يستطيع ان يتصل بافرأد الاجماع هذا أمرأشبه بالمستحيل .
لاسيما أن هذاالاجماع المذكور يرتبون عليه تكفير من يخالفه .
لكن الحقيقة التكفير الذي يذكرونه مقرونا بمخالفة الاجماع هو مخالفة الاجماع اليقيني الذي يعبر علماء الأصول بمخالفة ما ثبت من الطين بالضرورة فهذا هو الذي يستلؤم التكفير بعى اقامة الحجة.
و علي هذا النوع من الاجماع (الاجماع اليقيني) يطبق قوله تعالي :
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا . (سوره نساء آيه 115)

ترجمه : سؤال : آیا اجماع اکثریت اعتبار دارد؟
جواب : در نزد علماء اصول اجماع با اکثریت برابری ندارد(یعنی : اکثریت اجماع محسوب نمی شود) اجماع دارای تعریف های زیادی است برخی از علماء می گویند: اجماع امت . برخی از آنان می گویند: اجماع علما و برخی می گویند: اجماع صحابه .
این موضوع در باره آن سخن بسیار است شوکانی در (ارشاد الفحول) و صدیق حسن خان در(تحصیل المامول من علم الاصول) و دیگر علماء در باره (اجماع) سخن گفته و بحث نمودند.
این نوع اجماع ها ممکن نیست که اتفاق بیفتند چه جائی که (بالفرض) اگر اتفاق بیفتند نقل آن ممکن نیست.
اجماع علما در یک زمانه چگونه ممکن است که اتفاق بیفتد و محقق گردد و اگر (بالفرض) اتفاق افتاده و محقق گردد چه کسی می تواند

با تک تک افراد و مجتهدین اجماع کننده ملاقات نموده (و حرف آنها را شنیده و نقل کند) این جریان شبیه به محال است .
بالأخص این اجماعی که برآن تکفیر مخالفین آن را ترتیب می دهند و بیان می کنند.
لیکن تکفیری که آنها برای مخالف اجماع ذکر می کنند در حقیقت بر منکر اجماع یقینی است که علما اصول از آن به مخالفت با آنچه از ضروریات و بدیهیات یقینی دین اند بیان می کنند منکراین نوع اجماع خواهان تکفیر است بشرطی که بر(منکر) اقامه حجت شده باشد.
برهمین نوع اجماع که همان اجماع یقینی باشد این آیه منبطق نموده و برابری می کند که الله متعال می فرمایند: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا . (سوره نساء آیه 115)
یعنی هر کس با رسول الله صلی الله علیه وآله سلم مخالفت می کند بعد از اینکه هدایت برایش واضح گشته و راهی علاوه از راه مسلمانان پیروی می کند ما بر دوش او می اندازیم آنچه را که او خودش به دوش گرفته و او را به جهنم می کشانیم و بد جایگاهی است .

س (2) هل يمكن انعقاد الاجماع في عهد الصحابة؟
ج : لايمكن فالصحابة في عهد الرسول صلي الله عليه وسلم كانوا أقرب بعضهم الي بعض من حيث أقاليمهم أما بعد الرسول صلي الله عليه و سلم حيث يكون الناس في حاجة الي الاجماع فقى تفرقوا في البلاد بسبب الفتوحات الاسلامية.
فكيف يمكن أن نتصور أن هولاء الصحابة جميعا علي بعدهم عن بعضهم البعض أنهم أجمعوا علي مسألة (فأين اجتمعوا و من الذي لقيهم و نقل عنهم ذلك الاجماع ؟!! فهذا كله لا يمكن اثباته .

ولكن هناك أمر أيسر من هذاالأمر المعقد و هوأنه يكفي المسلم أن يثبت لديه أن بعض الصحابة قالوا شيئا أو فعلوا شيئا ليكون ذلك دليلا صالحا يتمسك به .
هناك نوع من أنواع الاجماع يسمي بالاجماع السكوتي و هو ايضا ليس بمعني الاجماع العام الشامل .
مثلا: اذا تكلم أحد الصحابة في حضور جمع منهم بكلمة أو فعل فعلا (له علاقة بالشريعة) و سكتوا علي ذلك فلاشك أن النفس تطمئن لمثل هذا الاجماع لكن ليس هو الاحماع الذي يعرفونه فيقولون اجماع الأمة أو اجماع علماء الأمة أو اجماع الصحابة و انما هذا احماع نسبي .
مثال ماجاء في (صحيح البخاري) أن عمر بن خطاب رضي الله عنه خطب يوم الجمعة في الصحابة في خلافته فتلي عليهم آية فيها سجدة تلاوة فنزل من المنبروسجد و سجدوا معه.......ثم في الجمعة التالية خطبهم ايضا و مرت به آية سجدة فتهيأ الناس ليسجدوا كما فعلوا في الجمعة السابقة فقال لهم ان الله تبارك و تعالي لم يكتبها علينا الا أن نشاء.
فهذا اجماع سكوتي لأن كل من كان من الصحابة والتابعين ما أحد أنكر عليه أو احتج عليه بحجة من كتاب الله أو سنة رسوله صلي الله عليه وسلم .
فلاشك أن النفس تطمئن لمثل هذا الحكم أكثرمن أن تطمئن لقول من جاء بعدهم كالحنفية مثلا الذين يقولون بوجوب سجدة التلاوة وجوبا يأثم تاركه .

ترجمه : س (2) آيا اين ممكن است كه اجماع در زمان صحابه صورت گرفته و انعقاد شده باشد ؟

جواب : امكان ندارد زيرا صحابه (رضى الله عنهم) در زمان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم از نظر محل سكونت به يكديگر نزديک بودند ولى بعد از (وفات) رسول الله صلى الله عليه

و آله وسلم زمانی که مردم نیازی بیشتر به اجماع داشتند ؛ بسبب فتوحات اسلامی (وگسترش سرزمین های اسلامی) پراکنده شده (و از یکدیگر دورتر گشتند) .
پس چگونه ممکن است که تصور کنیم که تمام صحابه (رضی الله عنهم) با وجود دوربودن از یکدیگر بر یک مسأله ای اجماع نموده باشند، آنها کجا جمع شدند (و بر کدام مسأله اجماع نمودند) و چه کسی با آنان ملاقات نموده و از آنان این اجماع را نقل نموده ؟!!
اثبات تمام اینها ممکن نیست.
ولیکن در اینجا يك جریان آسانتری از این جریان پیچیده وجود دارد و آن این که برای یک مسلمان کفایت می کند که بنزدش ثابت گردد که برخی از صحابه (رضی الله عنهم) در باره مسأله ای چیزی را بین نموده اند و یا کاری را انجام داده اند تا اینکه دلیل خوبی باشد تا بدان تمسک جوید.
اینجا یک نوع اجماع از انواع اجماع وجود دارد که اجماع سکوتی نام گذاری می شود (گر چه این نوع اجماع) نیز به معنای کلی و همگانی اجماع نیست .
بعنوان مثال : اگر صحابه ای در حضور جمعی از آنان سخنی گفته و یا کاری را انجام داده (که به نوعی تعلق به شریعت) دارد و دیگران سکوت نمودند در این شکی نیست که دل برای چنین نوع اجماع آرامش و مطمئن می گردد گرچه این (نوع اجماع) اجماعی که به نام اجماع امت و یا اجماع علمای امت و یا اجماع صحابه نیست همانا این یک نوع اجماع نسبی است .
همانند آنچه در (صحیح بخاری) آمده که عمربن خطاب رضی الله عنه در دوران خلافت خویش روز جمعه خطبه می دادند که آیه سجده ای را تلاوت نمودند وسپس از منبر فرود آمده و سجده نمودند و مردم نیز بهمراه ایشان سجده نمودند.......و سپس در جمعه دوم نیز برایشان سخنرانی نمودند و به آیه ای سجده گذر (و تلاوت) نمودند مردم آمده شدند تا اینکه سجده کنند همان گونه که در جمعه

گذشته سجده نمودند (عمر رضی الله عنه) فرمودند: همانا الله تبارک و تعالی برای سجده (تلاوت) را ننوشته و واجب قرار نداد مگر اینکه ما خود بخواهیم.
این یک نوع اجماع سکوتی است زیرا تمام صحابه و تابعین که در آنجا بودند کسی این گفته (عمررضی الله عنه) را انکار ننمود و از قرآن وسنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر علیه ایشان دلیل نیاورد .
پس بدون شک همانا قلب برای این حکمی همانند بیشتر اطمینان حاصل می کند از آنچه که احناف به وجوب سجده تلاوت قائل اند و تارک آن را گنه کار می دانند.

س (3) مامعني قوله صلي الله عليه وسلم (لا تجتمع أمتي علي ضلالة)؟
ج : قوله صلي الله عليه وسلم (لا تجتمع أمتي علي ضلالة) لايعني الاجماع المذكورفي السوال السابق أي اجماع الأمة أواجماع علماء الامة أو اجماع الصحابة.
لوفرضنا أن عدد الصحابة في زمن ما و هم مجتمعون في مكان ما مائة صحابيا مثلا و طرحت مسألة بين أيديهم فاختلفوا علي قولين نفترض أن تسعا و تسعين صحابيا كانوا علي رأي و صحابيا واحدا كان علي رأي آخرفهنا يمكن أن نتصور أن هذا الصحابي الحق معه والصحابة الآخرون الخطأ معهم هنا يصدق قوله صلي الله عليه و سلم : (لا تجتمع أمتي علي ضلالة) فلما كان من الثابت عندنا أن الترجيح بالأكثرية ليس مرجحا فالان يمكن أن يكون الحق مع الأقلية والخطأ مع الأكثرية .
فلوكان الحق مع الأكثرية ما اجتمعت الأمة علي الضلالة و لو كان الحق مع الفرد فكما يقول ابن مسعود :الجماعة من كان معه الحق و لو كان واحدا .

ترجمه : سوال (3) معنای این گفته رسول الله صلی الله علیه و سلم (لا تجتمع أمتي علي ضلالة) چیست؟

جواب : این گفته رسول الله صلی الله علیه و سلم (لا تجتمع أمتي علي ضلالة) هدفش آن اجماعی که در سؤال گذشته بیان شده یعنی اجماع امت و یا اجماع علما و یا اجماع صحابه (رضی الله عنهم) نیست، زیرا بالفرض اگر ما فرض کنیم که در زمانی از زمانه تعدادی از صحابه (رضی الله عنهم) در مکانی جمع شده اند و یک مسأله ای برای آنان مطرح شد و آنان در آن باره دو نظرمطرح نمودند بالفرض نود و نه تا صحابه یک نظریه ای را بیان نمودند و یک صحابه نظریه دیگری (که متفاوت با نظریه دیگران است) را بیان نمود، در این جا امکان می رود که ما تصور کنیم که این یک صحابی بر حق باشد ونظریه اش درست باشد وآن(نود و نه) بر خطا و اشتباه باشند آن وقت است که این گفته رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم صادق می آید (لا تجتمع أمتي علي ضلالة) زیرا این بنزد ما ثابت است که ترجیح دادن مسائل بنا بر اکثریت نیست ترجیح (درستی) نیست زیرا ممکن است که حق با اقلیت باشد و اکثریت برخطا و اشتباه باشند.
پس چه حق با اکثریت باشد و چه حق با اقلیت باشد (در هر دو صورت) امت بر ضلالت و گمراهی جمع نشده است همان گونه که ابن مسعود رضی الله عنه فرمودند: جماعت کسی است که حق با او باشد گرچه او یک فرد هم باشد.

3- استاد آلبانی رحمه الله در(کتاب الجنائز، بحث : ماینتفع به المیت صفحه : 219 تحت حدیث چهارم) چنین نوشته اند:

اولا: أن الاجماع بالمعنى الاصولي لا يمكن تحققه في غير المسائل التي علمت من الدين بالضرورة، كما حقق ذلك العلماء الفحول، كابن حزم في (أصول الاحكام) والشوكاني في (إرشاد الفحول) والاستاذ عبد الوهاب خلاف في كتابه (أصول الفقه) وغيرهم، وقد أشار إلى ذلك الامام أحمد في كلمته المشهورة في الرد على من أدعى الاجماع - ورواها عنه أبنه عبد الله بن أحمد في (المسائل).

الثاني: أنني سبرت كثيرا من المسائل التي نقلوا الاجماع فيها، فوجدت الخلاف فيها معروفا! بل رأيت مذهب الجمهور على خلاف دعوى الاجماع فيها، ولو شئت أن اورد الامثلة على ذلك لطال الكلام وخرجنا به عما نحن بصدده. فحسبنا الان أن نذكر بمثال واحد، وهو نقل النووي الاجماع على أن صلاة الجنازة لا تكره في الاوقات المكروهة! مع أن الخلاف فيها قديم معروف، وأكثر أهل العلم على خلاف الاجماع المزعوم، كما سبق تحقيقه في المسألة (87)، ويأتي لك مثال آخر قريب إن شاء الله تعالى.

ترجمه : اولا : همانا تحقق اجماع به معنای اصولی آن؛ علاوه از مسائلی که از ضروریات دینی شناخته و دانسته شده ممکن نیست ،چنانچه این جریان را علمای بزرگواری همچون ابن حزم در (أصول الاحکام) و شوکانی در(إرشاد الفحول) واستاد عبد الوهاب خلاف در کتاب (أصول الفقه) خویش و علاوه از آنها دیگر علما تحقیق نموده اند،وبه سوی این مطلب امام احمد(رحمه الله) در سخن مشهورش در رد کسی که مدعی اجماع است ؛اشاره نموده است که آن را فرزند ایشان عبد الله بن احمد در کتاب المسائل ذکر نموده است (یعنی این قول امام احمد رحمه الله : هر کس ادعای اجماع نماید او دروغگو هست زیرا او چه بداند شاید که علما اختلاف نمودند)

در ثانی : همانا من بسیاری از مسائلی که در باره آنها اجماع نقل نمودند تحقیق و بررسی نمودم در باره آنها اختلافات مشهور یافتم ! بلکه گاهی مذهب جمهوررا بر خلاف آن اجماع ادعا شده در یافتم، و اگر من بخواهم در این باره مثال ها ذکر کنم سخن به درازا می کشد و ما از موضوعی که به صدد بیان او هستیم بیرون خواهیم شد پس برای ما کافی است که یک مثال بیان کنیم ، و آن اجماعی که امام نووی در باره نماز جنازه نقل نموده که در اوقات مکروهه ، مکروه نیست و در حالی که در این باره اختلاف فقهاء مشهور است و نظریه اکثر اهل علم بر خلاف این اجماع گمانی و خیالی است چنانچه تحقیق آن در مسأله (87) گذشته است و مثالی دیگری (نیز) بزودی ان شاء الله تعالی برایت بیان خواهم نمود.

(7)

دیدگاه علامه احمد شاکر در باره اجماع

علامه احمد محمد شاکرکه یکی از محدثین معاصر مصری است در کتاب "نظام الطلاق " چنین نوشته اند: (الإجماع الصحيح الذي تثبته الأدلة الذي لا يجوز لأحد خلافه هو الأمور المعلومة من الدين بالضرورة كلها وليس شيء غيرها يسمى إجماعًا).

ترجمه : اجماع صحیحی که ادله آن را ثابت می کند وآنی که برای هیچ کس مخالفت با آن مجاز نمی باشد؛اجماعی است که درتمام امورضروری دینی باشد و در هیچ چیز دیگر علاوه از آنها اجماعی نیست .

(8)

دیدگاه عبدالوهاب خلاف در باره اجماع

استاد عبدالوهاب خلاف در کتاب (علم اصول فقه) در بحث اجماع چنین نوشته اند:

والذي أراه الراجح: أن الإجماع بتعريفه وأركانه التي بيناها لا يمكن عادة انعقاده إذا وكل أمره إلى أفراد الأمم الإسلامية وشعوبها، ويمكن انعقاده إذا تولت أمره الحكومات الإسلامية على اختلافها، فكل حكومة تستطيع أن تعين الشروط التي بتوافرها يبلغ الشخص مرتبة الاجتهاد، وأن تمنح الإجازة الاجتهادية لمن توافرت فيه هذه الشروط، وبهذا تستطيع كل حكومة أن تعرف مجتهديها وآراءهم في أية واقعة، فإذا وقفت كل حكومة على آراء مجتهديها فى واقعة ,واتفقت اراء المجتهدين جميعهم في كل الحكومات الإسلامية على حكم واحد في

هذه الواقعة، كان هذا إجماعا، وكان الحكم المجتمع عليه حكما شرعيا واجبا اتّباعه على المسلمين جميعهم.
انعقاده فعلا:
هل انعقد الإجماع فعلا بهذا المعنى في عصر من العصور بعد وفاة الرسول؟ الجواب: لا، ومن رجع إلى الوقائع التي حكم فيها الصحابة، واعتبر حكمهم فيها بالإجماع يتبين أنه ما وقع إجماع بهذا المعنى، وأن ما وقع إنما كان اتفاقا من الحاضرين، ومن أولي العلم والرأي على حكم في الحادثة المعروضة، فهو في الحقيقة: حكم صادر عن شورى الجماعة لا عن رأي الفرد. فقد روي أن أبا بكر كان إذا ورد عليه الخصوم ولم يجد في كتاب الله ولا في سنة رسوله ما يقضي بينهم، جمع رؤوس الناس وخيارهم فاستشارهم، فإن أجمعوا على رأي أمضاه، وكذلك كان يفعل عمر، ومما لا ريب فيه أن رؤوس الناس وخيارهم، لأنه كان منهم عدد كثير في مكة والشام واليمن وفي ميادين الجهاد، وما ورد أن أبا بكر أجّل الفصل في خصومة حتى يقف على رأي جميع مجتهدي الصحابة في مختلف البلدان، بل كان يمضي ما اتفق عليه الحاضرون لأنهم جماعة، ورأي الجماعة أقرب إلى الحق من رأي الفرد، وكذلك كان يفعل عمر، وهذا ما سماه الفقهاء الإجماع، فهو في الحقيقة تشريع الجماعة لا الفرد، وهو ما وجد إلا في عصر الصحابة، وفي بعض عصور الأمويين بالأندلس، حين كونوا في القرن الثاني الهجري جماعة من العلماء يستشارون في التشريع، وكثيرا ما يذكر في ترجمة بعض علماء الأندلس أنه كان من علماء الشورى.
وأما بعد عهد الصحابة، فيما عدا هذه الفترة في الدولة الأموية بالأندلس فلم ينعقد إجماع، ولم يتحقق إجماع من أكثر المجتهدين لأجل تشريع، ولم يصدر التشريع عن الجماعة بل استقل كل فرد من المجتهدين في بلده وفي بيئته. فقد روي أن أبا بكر كان إذا ورد عليه الخصوم ولم يجد في كتاب الله ولا في سنة رسوله ما يقضي بينهم، جمع رؤوس الناس وخيارهم فاستشارهم، فإن أجمعوا على رأي

أمضاه، وكذلك كان يفعل عمر، ومما لا ريب فيه أن رؤوس الناس وخيارهم، لأنه كان منهم عدد كثير في مكة والشام واليمن وفي ميادين الجهاد، وما ورد أن أبا بكر أجّل الفصل في خصومة حتى يقف على رأي جميع مجتهدي الصحابة في مختلف البلدان، بل كان يمضي ما اتفق عليه الحاضرون لأنهم جماعة، ورأي الجماعة أقرب إلى الحق من رأي الفرد، وكذلك كان يفعل عمر، وهذا ما سماه الفقهاء الإجماع، فهو في الحقيقة تشريع الجماعة لا الفرد، وهو ما وجد إلا في عصر الصحابة، وفي بعض عصور الأمويين بالأندلس، حين كونوا في القرن الثاني الهجري جماعة من العلماء يستشارون في التشريع، وكثيرا ما يذكر في ترجمة بعض علماء الأندلس أنه كان من علماء الشورى.

وأما بعد عهد الصحابة، فيما عدا هذه الفترة في الدولة الأموية بالأندلس فلم ينعقد إجماع، ولم يتحقق إجماع من أكثر المجتهدين لأجل تشريع، ولم يصدر التشريع عن الجماعة بل استقل كل فرد من المجتهدين في بلده وفي بيئته. وكان التشريع فرديا لا شوريا، وقد تتوافق الآراء وقد تتناقض، وأقصى ما يستطيع الفقيه أن يقوله: لا يُعلم في حكم هذه الواقعة خلاف.

ترجمه :آنچه را كه من (در مسأله اجماع) راجح می بینم این است : همانا اجماعی را كه ما تعریف و اركانش را (قبلا) بیان نمودیم عادتا زمانی كه به افراد امت اسلامی و ملت های آن سپرده شود ؛ انعقاد آن ممكن نیست، ولی انعقاد آن زمانی ممكن می گردد كه حكومت های اسلامی با وجود متعدد و مختلف بودن آنها؛ این مسؤلیت را بعهده بگیرند و سپس هر حكومتی می تواند شروطی را معین نماید و چون تمام آنها در فردی یافت شد آن فرد به درجه اجتهاد رسیده و به اواجازه اجتهاد (در مسائل) داده شود، بدین

طریق هر حکومتی می تواند مجتهدین ملت خودش را شناسائی و نظریات آنها در باره هر جریانی متوجه شود و چون هر حکومتی از آراء و نظریات مجتهدین خویش در باره جریانی متوجه شدند و آراء و نظریات تمام مجتهدین تمام حکومت های اسلامی در باره حکم مسأله موافق و یکسان بود آن وقت این اجماع می گردد و آن حکمی که بر آن اجماع صورت گرفته حکم شرعی گشته و پیروی از آن بر تمام مسلمانها واجب می گردد.

این جا یک سؤال مطرح می شود که آیا اجماع به معنای اصولیش در زمانی از زمانه ها بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاده است ؟
جواب (این است) که خیر، زیرا هر کس به مسائلی که در باره آنها صحابه اظهار نظر نموده اند (و نظریاتشان را بیان کرده اند) باز گردد و آنهائی را (که برخی) اجماعی (از جانب صحابه) دانسته اند بررسی کند، این برایش واضح خواهد گشت که اجماعی به این معنای (که اصولی ها بدان معتقد اند) اتفاق نیفتاده است و همانا اتفاق نظرهای (که در برخی از مسائل) اتفاق افتاده همانا اتفاق افراد حاضر در آن جا بوده می باشد (نه اجماعی از طرف تمام مجتهدین امت) وآنچه از اهل علم و اهل نظر در باره حکم یک مسأله ای که اتفاق افتاده در حقیقت : حکمی است که از گروهی که شوری بوده و نه نظرشخصی و فردی.

روایت شده است که هرگاه افراد درگیردر باره مسأله ای به نزد ابوبکر (رضی الله عنه) می آمدند و ابوبکر(رضی الله عنه) (حکم آن مسأله) را در کتاب الله و سنّت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) (حکمی نمی دیدند) که با آن فیصله کند سران و بهترین افراد (از اهل علم) راجمع می نمودند و(در باره حکم آن) از آنان مشوره می گرفتند اگر(همه) بر حکمی اتفاق می نمودند آن را اجرا می

کردند (و با آن حل و فصل می کردند)، و همچنین عمر(رضی الله عنه) چنین می کردند، و در این شکی نیست که (بسیاری) از بهترین و نیک ترین افراد (از اهل علم در زمان تصمیم گیری و مشوره در باره این مسائل در مدینه نبودند) بلکه تعداد زیادی از آنها در مکه وشام و یمن و یا در میادین جهاد بودند، ودر (روایات صحیح) این نیامده آمده است که ابوبکر (رضی الله عنه) حل مسأله ای را به تأخیر می انداخته تا اینکه از نظریه و دیدگاهای تمام مجتهدین صحابه در تمام شهرها آگاه شود، بلکه هرآنچه که حاضرین در شورای مدینه بودند برآن اتفاق می نمودند احکام را اجرا و فیصله می کردند زیرا (نظریه) آنها (نظریه) جماعت بود ، و نظریه جماعت به حق نزدیک تر از نظریه یک فرد می باشد، و همچنین عمر(رضی الله عنه) چنین می نمودند، و این همان چیزی است که فقهاء آن را اجماع نام نهادند و این در حقیقت نظریه جماعت است و نظریه فرد و شخص نیست، و این (جریان اتفاق نظرشوری) اتفاق نیفتاده بجز در عصر صحابه (رضی الله عنهم) و در برخی از دوران اموی ها در اندلس زمانی که در قرن دوم هجری جماعتی از علما بود و از آنها در قانون گذاری مشوره می شد، (زیرا) در بیوگرافی برخی از علمای اندلس این زیاد ذکر می شده که وی از علمای شوری بوده است .
واما بعد از دوران صحابه ، بجز آن دوران از حکومت اموی در اندلس دیگر اجماعی (بصورتی که ذکر شد) منعقد نشده است، و(دیگر) اجماعی از اکثر مجتهدین برای قانون گذاری (و بیان مسائل) اتفاق نیفتاده (چه جای که تمام مجتهدین در مسأله ای اتفاق نظر نموده باشند) و قانون گذاری (و بیان حکم مسائل) از جماعت و گروه صادر نشده بلکه هر فرد از مجتهدین بصورت انفرادی در شهر و جامعه خویش مستقل فتوی می داده و مسائل را بیان می نموده است.

و(بدین ترتیب) قانون گذاری و بیان مسائل شرعی بصورت فردی بوده نه بصورت شورائی ، گاهی (بصورت اتفاقی) نظریات و آراء (برخی از مجتهدین، با نظریات و آراء برخی دیگر) برابر و موافق می شده و گاهی هم مخالف می شده، انتها سخنی که می شود یک فقیه در باره مسأله ای (که در باره آن اختلافی خبر ندارد) بگوید این است (که چنین بگوید) : در باره حکم این مسأله اختلاف معلوم نشده است .



خوانندگان گرامی امیدوارم که با حوصله این رساله را خوانده باشید و هدف بنده را متوجه شده باشید که بنده بر این نظریه ام که اجماعی که اصولی ها به عنوان دلیل شرعی مطرح می کنند و آن را چنین تعریف می کنند (اتفاق تمام مجتهدین امت اسلامی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره مسأله ای از مسائل شرعی) بنده این نوع اجماع را قبول ندارم، و این من تنها نیستم که چنین اجماعی را قبول ندارم بلکه تمام علمای محققی که اقوال برخی از آنها را بنده ذکر نموده ام این نوع اجماع را یک اجماع خیالی دانسته و آن را قبول ندارند.

و اما اینکه بربرخی از مسائل ثابت شده از نصوص قرآنی و احادیث نبوی همانند : پنج نماز در شبانه روز و حرمت نوشیدن شراب و امثال آنها اجماعی صورت گرفته است ما منکر آن نیستیم ولی آنچه برای ما مهم است نصوص قرآن وسنّت است زیرا این نوع اجماعها و اتفاق نظرها هرگز نصوص را قوی نمی گردانند همانگونه که اختلاف علما و تفاوت نظریات آنان نصوص شرعی را ضعیف نمی گرداند.

نکته دیگر اینکه بنده؛ منکر این امور ضروری و قطعی دینی که بر آنها چنین اجماعی صورت گرفته را کافر می دانم ولی این نه بنا بر اجماعی است که در باره آنها صورت گرفته بلکه بنا بر وجود نصوصی است که در باره آن مسائل آمده است زیرا این نصوص در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودند و نیاز ندارد که ما بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بنا بر اجماع منکر امورقطعی و واضح دینی را تکفیر کنیم.

بنده دوست دارم که این کتابم را با سخنان یکی از علمای که در باره اصول فقه کتاب نوشته ودر باره موضوع مورد بحث ما سخنان زیبای گفته است به پایان ببرم .

این عالم بزرگوارجناب عبد الله بن یوسف بن عیسی بن یعقوب الیعقوب الجدیع العنزي می باشد که در کتاب (تیسیر اصول الفقه) بعد بیان معنای لغوی اجماع چنین نوشته اند:

اصطلاحًا: اتِّفاقُ مجتهِدِي أُمَّةِ محمَّدٍ - صلى الله عليه و سلم - بعد وفاتِه في عصرٍ من العصُورِ على حكمٍ شرعيٍّ.

هكذا يُعرِّفُ الأصوليُّونَ (الإجماعَ) ، وهي صُورةٌ خياليَّةٌ لا وُجودَ لهاَ، فليسَ هُناكَ أمرٌ واحدٌ يصحُّ أن يُدَّعى أنَّهُ اجتمعَتْ في مثلِهِ قيودُ هذا التَّعريفِ.
فاتِّفاقُ المجتهدينَ؛ يحتاجُ إلى ضابطٍ صحيحٍ للمجتهدِ، وقدِ اختلفُوا فيه، والاتِّفاقُ يحتاجُ إلى الإحاطَةِ بأنَّ ذلكَ الحُكمَ قد نطَقَ به أو أقرَّهُ كلٌّ منهم بأمارةٍ صريحةٍ على الموافقةِ مع انتفاءِ الموانعِ فلا يكونُ مُكرهًا مثلاً، وهذا أمرٌ يستحيلُ أن يُدركَ في المجتهدين، كما تستحيلُ الإحاطَةُ بآراءِ جميعهِم على هذا الوصفِ مع اتِّساعِ بلادِ الإسلامِ وتفرُّقِهِم فيها.

فالواقعُ يُحيلُ وقوع ذلكَ، وتاريخُ هذه الأمَّةِ معلومٌ، فإنَّها بعدَ رسول الله - صلى الله عليه وسلم - والصَّدرِ الأوَّلِ قدْ تفرَّقتْ حتَّى بلغتْ حدَّ استحالَةِ جمعهَا على ما اختلفتْ فيهِ من الكتابِ وهو نصٌّ قطعيٌّ، فكيفَ يُتصوَّرُ إمكانُ جمعها على أمرٍ لا نصَّ فيه ليكونَ حكمًا شرعيًّا للأمَّةِ؟
قال الإمامُ أحمدُ بنُ حنبلٍ رحمه الله: ((ما يدَّعي الرَّجلُ فيه الإجماعَ هذا الكذِبُ، منِ ادَّعَى الإجماعَ فهو كذبٌ، لعلَّ النَّاسَ قدِ اختلفُوا)) [أخرجهُ عنه ابنُهُ عبدُالله في ((مسائله)) رقم: 1826] .
وأطال الأصوليُّونَ في تقريرِ تعريفِهم هذا واجتَهَدُوا فيه غايةَ الاجتهادِ بكلامٍ كثيرٍ لا يُغني في العلمِ شيئًا، واستدلُّوا له بأدلَّةٍ لا ينهضُ منها شيءٌ ليكونَ له صلةٌ بما من أجلِهِ أوردُهُ.
ولو سألتَ: أينَ هي الأحكامُ الشَّرعيَّةُ الَّتي لم تُستفَدْ إلاَّ بطريقِ الإجماعِ على هذا التَّعريفِ، لم تَجِدْ جوابًا بذِكرِ مسألةٍ واحدَةٍ، فعجبًا أن يُدَّعى بأنَّ ذلك من أدلَّةِ شريعةِ الإسلامِ المعتبَرَة ولايُمكنُ أن يوجدَ له مثالٌ واحدٌ صحيحٌ في الواقعِ على مدَى تاريخِ الإسلامِ الطَّويلِ!
ولكنْ ليس يعني هذا إبطالَ وجودِ مسمَّى (الإجماع) ، فالمسمَّى صحيحٌ، والإجماعُ دليلٌ مع الكتابِ والسُّنَّةِ يُقاسُ بِه الهُدَى والضَّلالُ، لكنَّهُ ليسَ دليلاً مستقلاً للأحكامِ، إنَّما هو دليلٌ تبعيٌّ للكتابِ والسُّنَّةِ،

وبعبارةٍ أخرَى: الإجماعُ هوَ: ما اتَّفق عليه المسلمونَ من نُصوصِ الكتابِ والسُّنَّةِ.
وهذا المعنى للإجماعِ لم يقعْ إلاَّ في شيءٍ مقطوعٍ به في دين الإسلامِ معلومٍ من الدِّينِ بالضَّرورةِ، كالصَّلواتِ الخمسِ، وصومِ رمضانَ، وحجِّ البيتِ، وحُرمَةِ الزِّنا، وشُربِ الخمرِ، وغير ذلكَ، وهذا الَّذي يُقالُ في مثلهِ: ثبتَ حُكمهُ بالكتابِ والسُّنَّةِ والإجماعِ.
وعلى هذا المنقولُ عن السَّلفِ في هذه المسألةِ، قال الشَّافعيُّ رحمهُ الله: ((لستُ أقولُ ولا أحدٌ من أهل العلمِ: (هذا مُجتمعٌ عليه) ، إلاَّ لما لا تلقَى عالمًا أبدًا إلاَّ قالهُ لك وحكاهُ عن منْ قبلهُ، كالظُّهرِ أربعٌ، وكتحريمِ الخمرِ، وما أشبهَ هذا)) [الرِّسالة رقم: 1559] .
والخطرُ بمخالفَةِ هذا الإجماعِ أنَّ صاحبَهُ يخرُجُ من الإسلامِ لمخالفتهِ المعلومَ من الدِّين بالضَّرورةِ والخُروجِ عن جماعةِ المسلمينَ بذلكَ، وهذا لا يكونُ في نصٍّ من نصوصِ الكتابِ والسُّنَّةِ وقعَ الاختلافُ فيه، فإنَّه لا يحكمُ لصاحبِهِ بالخروجِ من الإسلامِ.

ترجمه : در اصطلاح به اتفاق (تمام) مجتهدين امت محمدى صلى الله عليه و آله وسلم بعد از وفات ايشان در زمانى از زمانه ها و بر يک حكم شرعى را(اجماع گويند).
اينگونه اصولى ها (اجماع) را تعريف مى كنند، و اين يک تصوير خيالى (از اجماع) است كه وجودى ندارد زيرادر (احكام دينى) حتى يک مسأله هم وجود ندارد كه بتوان ادعى نمود با وجود اين قيدهاى كه در تعريف اجماع آمده؛ اجماعى صورت گرفته باشد.
زيرا اتفاق مجتهدين؛ نياز به يک قانون و قاعده درست (و دقيق) براى (تشخيص و تعيين) مجتهد (از غير مجتهد) دارد و در اين باره علما اختلاف نظر دارند، (نكته ديگر اين كه) اتفاق (تمام مجتهدين بر يک مسأله) نياز به باخبرى و مطلع بودن (ازآراء تمام مجتهدين

دارد) که در این باره هر یک از مجتهدین سخن گفته باشد و یا این که با علامت های صریح و بدون وجود موانع همانند اجبار (یا ترس و غیره) تأیید سکوتی نموده باشد، واین محال است که از مجتهدین چنین چیزی فهمیده شود ،همانگونه که محال است که با وجود گستردی و پراکندگی دیار مسلمین از یکدیگراز آراء تمام مجتهدین آگاهی حاصل نمود.

در حقیقت اتفاق افتادن چنین چیزی محال است ، (آری) تاریخ این امت واضح ومشخص است زیرا بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و صدر اول آنقدرپراکنده شدند که اتفاق نظر و اجماع آنها بر مسأله ای بر گرفته از قرآن که اختلاف نمودند محال است و در حالی که (قرآن) نص قطعی است ،پس چگونه ممکن است و متصور می شود که (مجتهدین) امت را بر جریانی که در آن نصی نیست جمع نمود تا اینکه سپس آن رایک حکم شرعی برای امت (اسلامی) قرارداد؟!

امام احمد بن حنبل رحمه الله فرمودند: آنچه که یک فرد در آن ادعی اجماع می کند دروغ است و هر کس ادعای اجماع نماید دروغ است (زیرا) شاید علما و مجتهدین در آن اختلاف نموده باشند (وآن فرد مدعی اجماع از آن آگاهی و خبر نداشته باشد) این قول امام احمد را فرزندش عبد الله در کتاب مسائلش شماره 1826 نقل نموده است.

اصولی ها در باره تأیید و اثبات این تعریفشان برای اجماع طولانی بحث نمودند و در این باره انتهای کوشش و تلاش را انجام دادند، و سخنان زیادی که هیچ نفع علمی در آنها نیست را بیان نمودند و(از آیات و احادیثی) دلیل گرفتند که هیچ یک از آنها هیچ نوع ربطی به آنچه که آنها برای آن ذکر می کنند ندارد.

واگر تو(از مدعیان اجماع) بپرسی کجاست آن احکام شرعی که فقط از طریق اجماع تنها با این تعریف (اصولیین) بدست آمده است، تونمی یابی که (آنها) حتی با بیان یک مسأله برایت جوابی را ارائه دهند، پس جای بسی تعجب است که (با این وجود) ادعا شود که اجماع دلیلی از ادله معتبر شرعی است و در حالی که ممکن نیست فی الواقع حتی یک مثال صحیح در طول تاریخ طولانی اسلام برایش پیدا کرد!

لیکن (از بیان اینکه اجماع اصولیین یک اجماع خیالی است) هدف ما این نیست که وجود مفهوم (اجماع) را ابطال نماییم ، مفهوم (اجماع) صحیح است و اجماع (در اصل) دلیلی است بهمراه قرآن وسنت که می شود با آن هدایت و گمراهی را سنجید ولی (اجماع) بعنوان یک دلیل مستقل برای (اثبات) احکام نیست ، همانا (اجماع) یک دلیل ضمنی و فرعی برای قرآن و سنت است . بعبارت دیگر اجماع (مورد قبول) مطالب نصوص قرآن وسنتی است که تمام مسلمان بر آن اتفاق نظر دارند.

و این مفهوم برای اجماع اتفاق نمی افتد مگر در مسائل قطعی دین اسلام که جزء امورواضح و قطعی دینی است همانند نمازهای پنح گانه، و روز رمضان، وحج بیت الله، و حرمت زنا، و (حرمت) شراب نوشی و دیگر امور (شبیه به آن) در باره چنین اموری گفته می شود: این جکم از قرآن و سنت و اجماع ثابت است.

آری همین نوع (اجماع) از سلف نقل شده است امام شافعی رحمه الله در الرساله (مطلب) شماره 1559فرمودند:

لستُ أقول ولا أحدٌ من أهل العلم "هذا مجتمع عليه ": إلا لما تَلْقى عالماً أبداً إلا قاله لك وحكاه عن من قبله، كالظهرُ أربعٌ، وكتحريم الخمر، وما أشبه هذا.

ترجمه : نه من می گویم و نه هیچ یک از اهل علم (می گوید) که این (مسأله) بر آن اجماع صورت گرفته است مگر(مسأله ای) که آن گونه (واضح و از ضروریات دینی) باشد که هیچ عالمی را هر گز ملاقات نکنی مگر این که آن را بیان نماید و از گذشتگانش نقل کند همانند اینکه تعداد رکعات نماز ظهر چهاراست و نوشیدن شراب حرام است و همانند چیزهائی که مشابه اینها ست .

خطر عاید کسی می شود که منکر چنین اجماعی گردد زیرا منکر چنین اجماعی بنا بر این که با امور ضروری و قطعی دین مخالفت نموده از اسلام بیرون شده وبا چنین کاری از گروه مسلمانان خارج می گردد، البته این حکم (خروج از اسلام) در باره نصوصی از قرآن وسنت که در آن اختلاف نظر وجود دارد نمی باشد زیرا حکم خروج از اسلام برای چنین افرادی صادر نمی شود.

در آخر باید گفت: یا الله متعال اگر آنچه بنده در این رساله جمع نموده و نوشته ام درست و حق است از جانب تواست و فضل و کرم تو می باشد و اگر اشتباه و خطای غیر عمدی در آن انجام گرفته است ؛ یا الله مهربان من یقین دارم که الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از آن بیزاراند واین کار من گنه کار و شیطان لعین است و هیچ ربطی به دین و شریعت ندارد.
و از تمام خوانندگان محترم خواهشمندم که اگرمطالب این کتاب را برایشان درست ومفید دانسته اند برای بنده دعای خیر و توفیق بیشتر خدمت به دین را از الله متعال بخواهند و اگر هم متوجه شدند

که بنده دچار اشتباه غیر عمدی شده ام بنده را متذکر شده تا آنچنان که می گویند ، بنده نیز گفته واعلان رجوع نمایم .

و ماتوفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

****